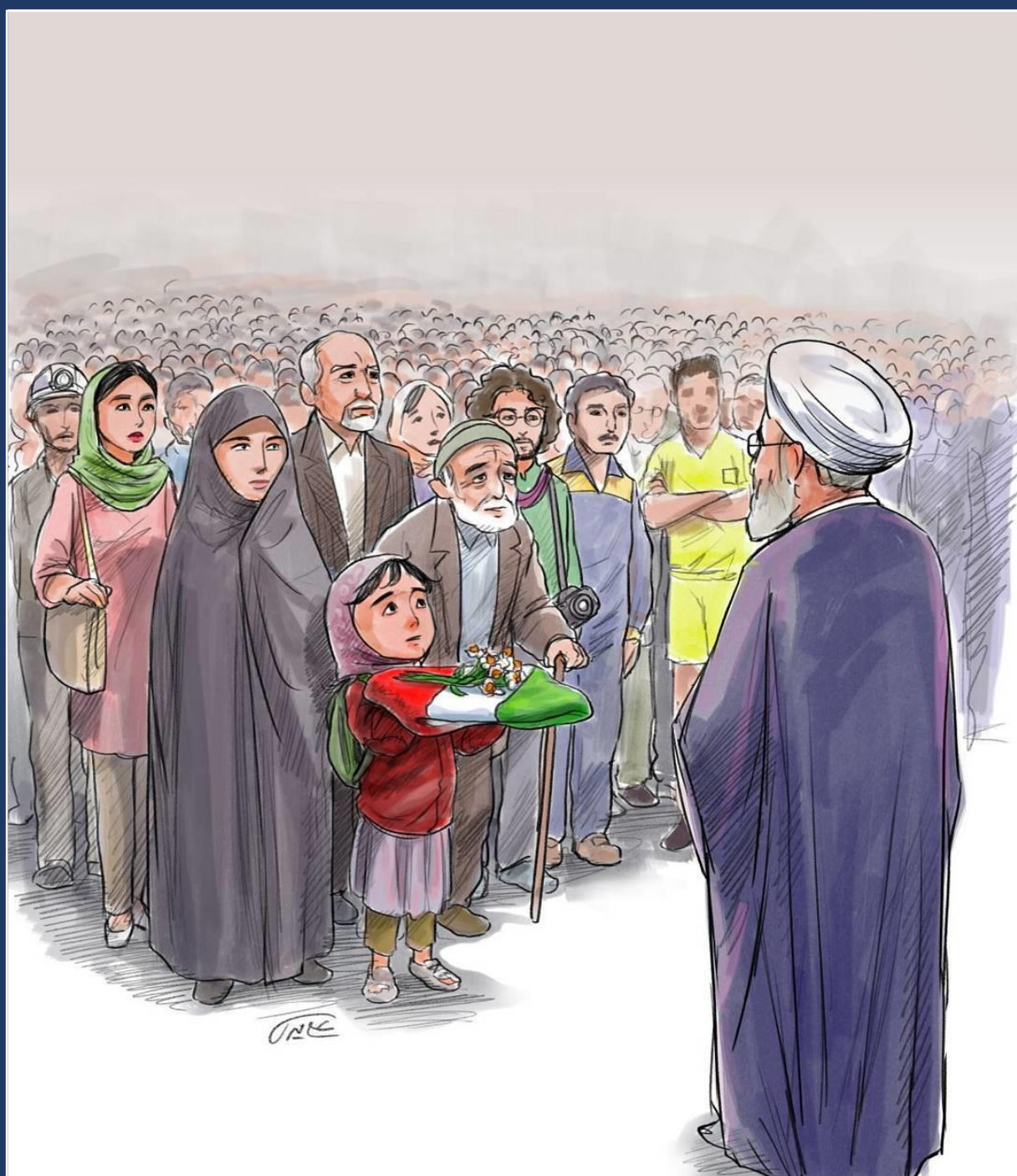




دیلومات

دو فصلنامه علمی تخصصی

سال چهارم، شماره ۵، بهار و تابستان ۱۴۰۰

با آثاری از: دکتر محمد شمعی، محمد آخوندپور امیری، پژمان الهامی طالشمیگائیل،
ابوالفضل خرم روز، عرفان شودرزی، فاطمه سادات باطنی، سارا رضوانی

دیپلمات

دو فصلنامه علمی تخصصی
سال چهارم، شماره ۵، بهار و تابستان ۱۴۰۰
صاحب امتیاز: انجمن علمی علوم سیاسی دانشگاه اصفهان
مدیر مسئول: علیرضا آقاباباگلی
سر دبیر: محدثه تیموری
طرح جلد: علی میری
بهاء: ۸۰۰۰ تومان
نشانی: اصفهان، خیابان هزارجریب، دانشگاه اصفهان،
دانشکده علوم اداری و اقتصاد قدیم، طبقه اول
تلفن: ۰۹۱۳۰۷۷۳۶۴۲

کانال تلگرام: t.me/psa_ui

اینستاگرام: [@psa_ui_official](https://www.instagram.com/psa_ui_official)



این نشریه تحت حمایت مادی و معنوی اداره کل
امور فرهنگی دانشگاه اصفهان به چاپ می رسد.

به نام خدا

تقدیم به
روح شهدای عزیز سلامت

مدیرمسؤل	۱	به جای خدا حافظی!
دکتر محمد شمعی	۲	بین المللی شدن حقوق اساسی و تحول در امنیت جهانی
محمد آخوندپور امیری	۲۴	نسبت فرهنگ با توسعه سیاسی
پژمان الهامی طالشمیکائیل	۲۷	سیستم های نوین دیپلماسی و حقوق صنعت نفت
ابوالفضل خرم روز	۴۱	بررسی معنایی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران
/ عرفان شوردزی		
فاطمه سادات باطنی	۴۶	جامعه شناسی سیاسی دهه ۹۰ ایران، رویکرد غرب گرایانه
/ سارا رضوانی		

به جای خدا حافظی!

علیرضا آقاباباگلی، مدیرمسئول

به گردش ماه و خورشیدی ایام گذشت و احوال دگرگون شد، یکی بر تخت نشست و دیگری فرو افتاد و پایان این دهه برابر بود با تجربه ای کم نظیر از شیوه حکمرانی دولتمردان ایرانی که به حق درسنامه ای است برای آیندگان.

بنا به رویه قبلی بر این شماره نیز موضوع محوری «جامعه شناسی سیاسی دهه نود» تعیین شد تا در فرصت باقی مانده بتوانیم مروری خودشناسانه بر آنچه گذشت داشته باشیم و گام های پیش رو را آگاهانه اتخاذ کنیم، حول کیفیت تعمیق شکاف های اجتماعی، عوامل مؤثر، شکاف های جدید یا مسائلی از این دست به گفتگو بنشینیم؛ اما حقیقت اینکه استقبال دانشجویان و اساتید از این موضوع کم بود و در میان آثار ارسالی تعداد انگشت شماری این مبنا را در مطالب خود مورد توجه قرار داده بودند که بعد از تجربه دو شماره قبلی اتفاق جدیدی بود. شاید صلاح این گونه بوده است که ما صرفاً بتوانیم پرسش را در ذهن مخاطبین ایجاد کنیم و از پاسخ به آن باز بمانیم تا شاید خود جستجو کنند!

به هر تقدیر از میان آثار دریافتی، بهترین عناوین انتخاب و در اختیار عزیزان قرار گرفت که چنان که خواهید دید کیفیت مطالب شماره پیش رو، نسبت به شماره های قبلی بهبود قابل ملاحظه ای داشته است، امید است دستان با کفایت علاقه مندان به عرصه مدیر مسؤلی پس از این جانب با اهتمام نسبت به افزایش آگاهی های جمعی و توسعه منابع علمی، این مسیر را ادامه داده و این مسؤلیت را به دوش بکشند.

فراموش نکنیم تهیه مجله، نشریه، هدایت صفحات مجازی، سایت، بلاگ، رادیو اینترنتی یا هرگونه مدیریت محتوای رسانه محور کاری است جمعی، جمعی و جمعی که خودداری از عرضه توانایی های فردی در این کار گروهی، قطعاً منجر به بروز نارسایی ها و ناکامی هایی می شود، جای گلایه از عزیزان نیست اما دست یکایک نویسندگان، دوستان فعال در انجمن علمی، همراهانی که متون را بارها مطالعه کرده و ایرادات ویرایشی و شکلی را گوشزد نموده اند یا اسباب تبلیغ و باز نشر «دیپلمات» را در بین مخاطبان داشته اند به گرمی می فشارم و از سردبیری این شمارگان خانم ها محدثه تیموری و ساجده برزگر کمال تشکر را دارم. به امید دیدار.

بین‌المللی شدن حقوق اساسی و تحول در امنیت جهانی

دکتر محمد شمعی، هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان واحد خوراسگان

چکیده

مولفه های حقوق بشری که دولت در راستای حکمرانی از آن بهره می‌گیرد با حقوق مردم در هم تنیده شده است. این مولفه‌ها امروزه شکلی جهانی یافته و حقوق اساسی کشورها را متأثر از خود ساخته‌اند. در جهان امروز بیشتر دولت‌ها در موقعیتی قرار دارند که نُرْم‌های (هنجارهای) حقوق بین‌الملل بر نظام داخلی آنها تأثیرگذار بوده و مقاومت کلی در برابر آن ناممکن و توجیه‌ناپذیر است. از طرفی ورود بی‌ضابطه و بدون کارشناسی هنجارهای حقوق بین‌الملل که با ارزش‌های حقوق داخلی تعارض دارند، می‌تواند آرمان اجرای واقعی این قواعد را با مشکل روبه‌رو سازد؛ از طرف دیگر، مقاومت در برابر این هنجارها در عصر جهانی شدن و توسعه نظام بین‌المللی حقوق بشر نیز بی‌اعتنایی به سایر نُرْم‌ها و ارزش‌ها و اصالت، اعتبار و حیثیت بیش از اندازه قائل شدن به ارزش‌های حقوق داخلی است که تنها با اراده یک دولت و بدون ارزیابی نقدهای ارائه شده از سوی دیگر دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی اعتبار یافته‌اند. یکی از حوزه‌های مهم و مربوط با ورود هنجارهای فراملی، اسناد و معاهدات بین‌المللی امنیت ملی کشورهاست. به تأثیر از فرآیند بین‌المللی شدن حقوق، قوانین حوزه‌های امنیتی و به ویژه قوانین داخلی مقابله با تروریسم دچار تحول اساسی شده‌اند. الزامات فراملی نسخه‌ای واحد از قانونگذاری را به کشورها پیشنهاد داده که یارای مقابله با آن ممکن نیست. در این نوشته، نگارندگان پس از بررسی مقوله بین‌المللی شدن حقوق داخلی (حقوق اساسی)، به اثر پذیری نظام‌های حقوق داخلی از قوانین فراملی امنیتی با تأکید بر تروریسم اشاره داشته‌اند.

واژگان کلیدی:

بین‌المللی شدن، هنجارهای بین‌الملل، امنیت ملی، تروریسم

یکی از مهمترین جلوه های توسعه حقوق در اوایل قرن بیستم بین المللی شدن حقوق اساسی است. به واقع بین المللی شدن حقوق اساسی کنش و واکنش حقوق بین الملل عمومی و حقوق اساسی به ویژه از رهگذر ورود نرم های حقوق بین الملل عمومی به حقوق اساسی دولتهای ملی شکل می گیرد.

روند رو به تصاعد تاثیرپذیری قوانین داخلی کشورها از نرم های بین المللی در حوزه امنیتی اتفاقی است که طی دو دهه گذشته شاهد آن بوده ایم. حقوق اساسی که نماد سرافرازی و استقلال ملی برای هر کشور است به واسطه درهم تنیدگی با حکمرانی دولتهای مدرن و جامعه بین الملل تحول و ارتقاء خود را نشان داده است. پس از پایان جنگ سرد، حقوق اساسی شروع به برون رفت از چارچوب انحصاری رویه های خودحاکمیتی دولت ها نمود. ظهور پدیده های جهانی شدن و منطقه گرایی نه تنها به شکاف بین دولتها منجر نشد، بلکه در مواردی به هم پیوستگی قوی نیز بین آنها ایجاد نمود. دولت ها نیز این نکته را دریافتند که بیشتر بحران ها و مخاطرات از جمله مسائل امنیتی نیازمند راه حل مشترک اند. با وجود بین المللی شدن تصاعدی قوانین اساسی تمایل زیادی به سمت اعمال راه حل های جهانی برای مشکلات مشترک امنیتی رودروی ما وجود دارند؛ بنابراین در بسیاری از موارد تمایل روز افزون قانون گذاران و قوای قضاییه به توسل به نهادهای ماورای ملی برای حل مشکلات امنیتی دیده شده است. از این رو اسناد جهانی و آراء و رویه های قضایی و غیرقضایی دادگاه ها و مراجع جهانی مانند شورای حقوق بشر در قلمرو جرایم علیه امنیت ملی زمینه بین المللی شدن و جهانی شدن حقوق را فراهم نموده است. (بیگ زاده، ۱۳۸۷: ۲۹۰)

اسناد، تصمیم ها، آراء و رویه های قضایی و نظرات مشورتی، در نهایت حاکمیت ملی دولت ها را در قبال جرایم جهانی شده امنیتی مقید و محدود می سازد. در این میان نقش پررنگ سازمان ملل متحد از یک سو و معاهدات، موافقت نامه ها یا تفاهم نامه های امنیتی قضایی دو یا چند جانبه بین دولت ها از سوی دیگر را می توان در هماهنگ شدن سیاست کیفری بین کشورها موثر دانست. (مارتی، ۱۳۹۳: ۵۹)

این فرآیند نه تنها مشروعیت دموکراتیک دولت ها را افزایش می دهد بلکه برای حرکت آنها را از شیوه ای متزلزل به سمت داشتن یک قانون واحد جهانی مستحکم

قوت می بخشد. قوانین اساسی سنتی، تئوری قرارداد اجتماعی و تاثیرپذیری حقوق داخلی از فرآیند بین المللی شدن مفهوم مدرن حقوق اساسی و قانون اساسی از طریق نوعی سازماندهی انعکاس یافته که در آن منبع قدرت مردم بوده و این حقوق برای تضمین منافع آنها برقرار شده است. از این روست که در حال حاضر چهره تئوکراتیک حکومت‌ها در قوانین اساسی و عرصه حکمرانی کم رنگ شده و سیمای دموکراتیک زمامداری بیش از پیش خودنمایی می کند. ریشه های این مفهوم را امروزه می توان علاوه بر قوانین اساسی در حقوق بین الملل هم یافت. بدین ترتیب هر دو شاخه داخلی و بین المللی از حقوق تضمین هایی را در قالب حق ها برای افراد بشر به رسمیت شناخته اند. این تضمین ها در زمینه داخلی با مفهوم حقوق شهروندی و در ساحت بین الملل با مفهوم حقوق بشر پیوند خورده اند.

در اندیشه کلاسیک حقوق اساسی، دولت و اعمال قدرت توسط این نهاد با مشخصه هایی بومی تبیین و از جنس حقوق داخلی تلقی و حاکمیت با مولفه هایی نظیر قدرت عالی، غیرقابل انشقاق، مطلق و منحصر به فرد، در حاکمیت سرزمینی نشان داده می شد. اما در شکل مدرن حکمرانی، قدرت از پهلوی تئوری های قرارداد اجتماعی زاده می شود که مردم در نقطه ثقل آن قرار دارند. (شهرام نیا، ۱۳۸۲: ۹۰) این تئوری را که ریشه در آراء حکمای روم و یونان باستان دارد، در قرون ۱۷ و ۱۸ توماس هابز، جان لاک و ژان ژاک ژوسو مطرح کردند. رویکرد ذکر شده در اندیشه کلاسیک توسط افرادی مانند توماس پین بدین صورت مطرح شده که «حقوق اساسی اعمال حکومت نیست بلکه مردم موسس حکومت می باشند.» (فومبد: ۲۰۱۲: ۴۲۱)

بنابراین مطابق نظریه قرارداد اجتماعی که اساس فلسفه دولت مدرن را تشکیل می دهد، حق الهی سلطنت جای خود را به اصل همراهی و رضایت شهروندان برای زندگی در سایه قدرت و عدالت دولت می دهد. انسان به دلایل مختلف تصمیم بر ترک وضع طبیعی و تشکیل جامعه مدنی از راه تأسیس هیئت متشکل سیاسی به وسیله قرارداد اجتماعی می گیرد و درصدد آن است که با انعقاد قرارداد و شکل گیری دولت به صلح و آرامش دست یابد. قرارداد اجتماعی به عنوان اساس حکومت در عصر حاضر، تنها مجرای تولید اقتدار به شمار می رود. چنان که هابز و لاک و روسو گفته اند: «اساس حاکمیت، دولت است و به این عنوان تنها به واسطه رضایت و قبول کسانی که موضوع حاکمیت و اقتدارند، پدید می آید و تنها در صورتی

تداوم می‌یابد که در قالب وضع قوانین لازم برای حفظ جان و مال و آزادی و صلح و امنیت مردم به کار رود.» (بشیریه، ۱۳۸۴: ۴۰)

در این سیر تحول حقوق اساسی از شکل اهدایی و اعطایی، وجه توافقی و قرارداد محور پیدا کرد و تعبیر و تفسیرهای زیادی از این شاخه از علم حقوق مطرح شد. باری در راستای تبیین مفهوم حقوق اساسی گزاره‌های زیادی مطرح شده است اما در مجموع هیچ مفهوم عمومی قابل قبولی در این خصوص وجود ندارد. در برخی موارد از این شاخه از حقوق به «نقشه قدرت» تعبیر شده که صلاحیت لازم برای حکمرانی از آن مشتق می‌شود،

قدرت‌های تقسیم شده را تنظیم می‌کند و کارکردها و وظایف را میان نهادها و مسئولین مختلف همان گونه که روابط آنها را برای حکمرانی معلوم می‌سازد تعیین و تبیین می‌نماید. (اسکوارتز، ۲۰۰۳: ۱۰) در تعبیری موسع حقوق اساسی از مجموعه‌ای از قواعد به صورت مکتوب یا نانوشته تشکیل شده که حکومت و حاکمان به واسطه آن محدود می‌شوند. این حقوق ممکن است توسط دادگاه‌ها به رسمیت شناخته شده به صورت عرف یا قاعده‌ای که در قالب معاهده در مورد آن توافق صورت گرفته به اجرا درآیند.

در مواردی هم این حقوق بدون به رسمیت شناختن و اجرا در روابط بین حکومت‌ها دارای درجه اعتبار اند. در نتیجه مفهوم حقوق اساسی آشکار است اما درک آن به طور ضمنی نیازمند تمرکز بر روی صلاحیت حکمرانی درون دولت و رضایت شهروندان می‌باشد. (فومبد: ۲۰۱۲: ۴۲۱) منابع مادی حقوق اساسی با وجود وجوه اشتراک، اما تفاوت‌هایی به لحاظ فرهنگ، مذهب، باورهای اجتماعی و سایر نیروهای سازنده حقوق دارند؛ از این رو در مقام تصویب و قانون سازی، حقوق اساسی در هر کشور شکل متفاوتی یافته است. همچنین قالبی که قدرت در آن ریخته می‌شود نیز بر این شاخه از حقوق موثر واقع شده است.

در عصر جهانی شدن و بین‌المللی شدن، حقوق و بنیان‌های حقوقی حتی به عنوان شاخه‌ای داخلی در تقسیم‌بندی‌های کلاسیک، منحصر در ید قدرت مرکزی دولت‌های ملی نمی‌مانند. پس دیگر نمی‌توان از بخش‌بندی کلاسیک حقوق از لحاظ قلمرو جغرافیایی به طور کامل دفاع کرد. در این بین دولت نیز به پدیده‌ای بین‌المللی و جهانی بدل شده و به ناچار از نرم‌های جهانی اثر می‌پذیرد. (توحیدی فر، ۱۳۸۰: ۳۹) تغییر گفتمان حق‌ها از حق‌های ملی به حق‌های جهانی،

شهروندان را نیز از صفت بومی و محلی به وصف جهانی متصف می‌سازد. بنابراین دیگر نمی‌توان باور داشت که حقوق اساسی و بنیادین مردم تنها منحصر در مرزهای حقوق داخلی (قانون اساسی و حقوق اساسی) باشند. سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی با در نظر گرفتن سازوکارهای حقوقی نظیر حق شرط، شرایط الحاق براساس تنوع فرهنگی، نژادی و مذهبی را تا حد زیادی برای دولت‌های مختلف فراهم کرده‌اند. سخن گفتن از حق‌های اساسی جهانی شده و ورود آن به نظام حقوق اساسی هر کشور از نتایج سلطه بی‌چون و چرای هنجارهای جهانی حقوق بشری و مقاومت ناپذیری نظام‌های ملی در برابر این هنجارها می‌باشد.

بین‌المللی شدن حقوق اساسی و تشکیل سازمان‌های جهانی

امروزه مفهوم سنتی حقوق اساسی که دولت را تقریباً به طور کامل مصون از تعرض می‌دانست در عرصه بین‌الملل با تردیدهایی مواجه شده است. با وجود آنکه حقوق بین‌الملل عمومی نیز در وجه سنتی اش حق دولت‌ها را برای تنظیم امور داخلیشان به رسمیت می‌شناخت؛ اما رفته رفته با فروپاشی جامعه ملل متحد تردیدهای جدید در خصوص ماهیت وجودی حقوق بین‌الملل به وجود آمد. این مسئله بی‌ارتباط با تفسیر دولتمردان از حاکمیت مصون از تعرض دولت ملی نبود. برخی از پیشنهاد دهندگان تشکیل جامعه ملل متحد، نظیر آمریکا از همان ابتدا به دلیل مخالف سنا به عضویت نهاد مذکور در نیامدند. نقض مکرر قواعد بدون ضمانت اجراء مادی و حملات گسترده کشورها به یکدیگر میدان تاخت و تاز و آتش افروزی را حتی بیش از گذشته بر روی کشورها باز می‌کرد. (آقای، ۱۳۹۳: ۸۵)

در چنین فضایی دولت‌ها حاکمیت ملی شان را بر حاکمیت قواعد حقوق بین‌الملل ترجیح می‌دادند. بین‌المللی شدن اصول و استانداردهای حقوق اساسی را می‌توان در پایان جنگ جهانی دوم دنبال کرد. در این زمان رفتار حکومت‌ها با شهروندانشان رابطه‌ای مشروع را جامعه بین‌الملل ایجاد کرد.

در سال ۱۹۴۵ تعداد بی‌شمار نهادهای بین‌المللی در سطوح ملی و جهانی استانداردهای حداقلی مشخصی را در حمایت از نهادهای ناظر تجویز می‌کردند که بر اجرای حقوق نظارت داشته باشند. یکی از مهمترین این ابزارها اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌باشد. به واسطه امضاء سند مزبور توسط اکثر کشورها و التزام به مفاد آن حتی برخی از ماهیت توافق محور این سند سخن گفته اند. همچنین «اصول عمومی حقوق بین‌الملل» در این راستا در راس هرم نظام حقوق بین‌الملل قرار

داشته که هیچ قانون و معاهده ای نمی تواند بر خلاف آن نگاشته شوند. (پانزی، ۲۰۰۷: ۶۶) رفته رفته شمار معاهدات آمره حقوق بین الملل نیز رو به فزونی نهاد؛ معاهداتی که در عرصه بین الملل برای دولت ها و حاکمان در حکم قواعد آمره داخلی برای شهروندان به شمار می رفتند. (موثقی، ۱۳۸۸: ۱۵۵) معاهدات مذکور حتی در حوزه مرزهای زمینی، آبی و هوایی الزاماتی را به همراه داشتند که محدود کننده قوانین داخلی بودند. بنابراین در این زمان با وجود تفوق تاریخی قواعد حقوق داخلی و ارزش حاکمیت ملی، شاهد سلطنت عملی قواعد موجود در نظام حقوق بین الملل بر حاکمیت های به ظاهر مصون از تعرض هستیم. به تدریج هنجارها و ارزش های نظام بین الملل حقوق بشر با هدف حمایت از انسان، با خصیصه توافق محور در قالب معاهدات خاص و گاهی در قالب قواعد آمره یا قانون ساز وارد در نظام حقوق داخلی شدند. اگرچه انعکاس مستقیم این هنجارها در همه موارد در قوانین اساسی مشخص نیست، اما مجموعه نظام حقوق اساسی از آن اثر پذیرفته است.

امنیت ملی و تعامل دو سویه با نهادها، رژیم ها، قواعد و هنجارهای بین المللی

فرآیند جهانی شدن و بین المللی شدن تاثیر بسیار زیادی بر وجوه داخلی و خارجی دولتهای ملی گذاشته است به شکلی که می توان به پیامدهای امنیتی آن بر ارکان دولت های ملی اشاره داشت. بر این اساس دولتهای ملی علاوه بر کارآمد و موثر بودن باید در قبال شهروندان خود در مباحث حقوق بشر و سازمانهای غیردولتی، محیط زیست و ... پاسخگو باشند. امروزه حتی دولت های که می خواهند از اوضاع کنونی «سواری مفت» بگیرند باید در شیوه های سنتی حکمرانی خود تجدید نظر کنند. بر این اساس بحث نهادها، رژیم ها، قواعد و هنجارهای بین المللی اهمیت می یابند. (غرایان زندی، ۱۳۹۰: ۱۲۷) نهاد مجموعه ای از قواعد رسمی و غیررسمی است که نقش های رفتاری را تجویز می کند، بر فعالیت ها تاثیر می گذارد و انتظارات را شکل می بخشد. در نظام روابط بین الملل با سه حوزه نهادی یعنی نظم بین الملل، رژیم بین الملل و سازمانهای بین المللی سروکار داریم. رژیم ها اصول، هنجارها، قواعد و رویه های تصمیم گیری هستند که بازیگران انتظار دارند در حوزه های مشخصی آنها را مورد استفاده قرار دهند. اما هنجار بین المللی معیار رفتار مناسب برای بازیگران با هویت مشخص است که متضمن شکل گیری و تشخیص منافع دولتهاست. هنجارهای بین المللی به رژیم های بین المللی کمک می کنند تا معیارهای رفتار را بر اساس حقوق و الزامات تعریف کنند. زمانی که این

حقوق و الزامات شکل گرفت سازمانهای بین المللی برای اجرای آن وارد عمل می شوند. اما سازمانهای غیرحکومتی نیز در این بین مهم تلقی می شوند. (غرایان زندی، ۱۳۹۰: ۱۳۱) بر این اساس دولت ها نمی توانند به حقوق شهروندی، حقوق بشر و سازمانهایی که غیرحکومتی خوانده می شوند بی توجه بوده و الزامات ملی را بر الزامات حقوق بشری اولویت دهند زیرا مشروعیت آنها به عنوان دولت، تحت الشعاع اقدامات فراملی قرار دارد؛ حرکت های دهه اخیر برای تغییر قوانین داخلی کشورها در این راستا بوده است. (پروین، ۱۳۸۷: ۱۱۵)

پس یک دولت نمی تواند توسل به مقررات داخلی در حوزه امنیت خود را سرپوشی برای نقض حقوق بین الملل قرار دهد. قوانین دولتی فراهم کننده مسئولیت برای هرگونه نقض عهد منتسب به دولت ها هستند. حقوق بین الملل ممکن است به عنوان یک یا چند برآیند حقوقی در قانون اساسی پذیرفته، تصریح و توسط دادگاه ها اعمال گردد. دکترین حقوقی در این زمینه به وسیله ی دو تئوری «مونیسم» و «دوالیسم» به توسعه و شرح رویه های ملی مبادرت کرده، اما واقعیت امر بسیار پیچیده تر از این دو تئوری است. (ذوالعین، ۱۳۸۴: ۵۳۱)

جهان شمول بودن حقوق بشر از دستاوردهای نوین تمدن بشری است. استانداردهای جهان شمول حقوق بشر، به یک ملت خاص تعلق ندارد و درحقیقت ترجمان حقوقی حق های اخلاقی است که تمام فرهنگ های انسانی در فضای آن می توانند رشد و نمو کنند (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۸: ص ۱۷۲) بنابراین کثرت گرایی که حاوی همزیستی عقاید مختلف است، ویژگی اصلی حقوق مشترک بشریت را تشکیل می دهد.

استانداردسازی بین المللی حقوق امنیت ملی

حقوق امنیت ملی، مشخص کننده روشی است که به موجب آن هر کشور با خطرهایی که متوجه دولت، ارزش ها و موجودیت آن کشور است، مبارزه می کند. هر کشور به صورت اخص با موارد خاصی تهدید می شود. به طور خلاصه می توان این گونه نتیجه گیری کرد آنچه تهدیدی برای یک کشور محسوب می شود ممکن است سیاستی پذیرفتنی در کشوری دیگر باشد و حقوق امنیت ملی می تواند به روش های متفاوتی به اشکال مختلف خطر پاسخ دهد.

پیش از واقعه ی یازدهم سپتامبر، وجود طیفی از قوانین امنیت ملی برای کشورهای مختلف، نرملی عادی و پذیرفته شده بود؛ اما وقایع پس از آن، چالش های تازه ای ایجاد کرد.

وجود قوانین و نُرم‌های مختلف، مسئله‌ای پذیرفته شده در مبارزه با تروریسم نیست. بعد از واقعه یازدهم سپتامبر، قوانین ضد تروریسم با اشکال مشابه در کشورهای اجرایی شدند که در صورت عدم وقوع حادثه مزبور اساساً قوانین متفاوتی داشتند. کشورهای مانند کانادا، آلمان، اندونزی، و چین وضع قوانینی اقدام نمودند (U.N. Doc. S/2003/497) که به صورت غیرمنتظره‌ای مشابه قوانین ضد تروریستی آمریکا بودند و رویکرد یکسانی در قبال تروریسم در پیش گرفتند که یادآور رویکرد مک دونالدیزه شدن جرم و مجازات در حوزه عدالت کیفری است. (غلامی، ۱۳۸۹: ۱۵۴) جرم‌انگاری جرائم جدید مرتبط با تروریسم (مانند توطئه، برنامه‌ریزی، نیروگیری، تهییج و مشارکت غیرمستقیم، همچنین مواردی چون سخت‌گیری در اموری که منتج به تأمین بودجه سازمان‌های تروریستی می‌شوند، افزایش نظارت و امور کنترلی در جامعه و همچنین سخت‌تر نمودن بازرسی‌های مرزی) مواردی است که می‌توان به آن‌ها اشاره کرد. بنابراین، کشورهای مختلف، یکی پس از دیگری، تغییراتی در سیستم حقوقی خود به وجود آوردند و سیاست‌های ضد تروریستی مشابهی در پیش گرفتند.

اما هیچ‌کدام از این تئوری‌ها توضیح نمی‌دهند چرا کشورهای بی‌شماری بعد از واقعه یازدهم سپتامبر به اتخاذ قوانینی تا این حد مشابه اقدام کرده‌اند. شاید این اولین بار در تاریخ جهان باشد که سیستم‌های حقوقی به تهدیدی مشابه با دلایلی یکسان و در فاصله‌ی زمانی اندکی پاسخ می‌دهند. در این رویه، تمام کشورها ملزم به مقابله با تروریسم جهانی با الگوی مشابهی بودند که سازمان‌های بین‌المللی آن‌ها را تدوین کرده بودند. درنهایت، بیشتر کشورها این الزام را محقق نمودند.

انقلاب حقوقی در حوزه امنیت ملی در سازمان ملل متحد

در روند جهانی تأثیرپذیری حقوقی، تغییرهای منتج‌شده از اقدامات شورای امنیت سازمان ملل متحد، امری بسیار واضح و مشهود است. به موجب فصل هفتم از منشور سازمان ملل، پذیرش قطعنامه‌های صادر شده برای تمامی اعضا اجباری است و هرگونه عدم انطباق یا پذیرشی، حتی از منظر تئوریک، موجب اعمال تحریم بر کشورهای خاطی می‌شود. (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۷: ۳۹) شورای امنیت، کشورهای عضو را ملزم به تغییر قوانین داخلی‌شان نمود تا بتوانند به صورت ویژه با تروریسم مبارزه کنند.

چارچوب شورای امنیت سازمان ملل برای مبارزه با تروریسم، مشتمل بر فهرستی

طولانی از اقداماتی است که که کشورهای عضو مکلف به تبعیت از آن می باشند. این فهرست، متمرکز بر تغییراتی است که باید به صورت موازی در قوانین داخلی کشورهای عضو انجام شوند و به مثابه‌ی مانعی پایدار در مقابل تروریسم عمل نمایند. از دیدگاه حقوقی، مسئله‌ی عجیب در چارچوب کاری شورای امنیت برای مبارزه با تروریسم این است که تمام کشورهای عضو، ملزم شده‌اند تا قوانین داخلی خود را تغییر دهند و الزامات شورای امنیت را برآورده سازند. بخش هفتم از قطعنامه‌ی پیشین شورای امنیت، جنبه‌ی کلی‌تری داشت و کمتر به ایجاد تغییرات در قوانین داخلی کشورها متمایل بود. به عنوان مثال، قطعنامه‌های پیشین شورای امنیت، فروش سلاح را به برخی کشورها ممنوع کرده بودند. در این راستا، اقدامات نیروهای حافظ صلح سازمان ملل و برگزاری محاکم بین‌المللی برای حل و فصل اختلافات به عنوان راه حل ارائه شده بودند. کشورهایی که با وجود این موارد به فروختن سلاح ادامه می‌دادند، مشمول تحریم می‌شدند. در این زمان، قطعنامه‌های شورای امنیت، تغییرات گسترده‌ای را در قوانین داخلی الزام نمی‌کردند؛ ضمن اینکه انجام تغییرات اندک هم به یک باره برای تمامی کشورها الزامی نمی‌گردید. بنابراین، قطعنامه‌ی ۱۳۷۳ آغازگر دوره‌ای جدید برای شورای امنیت بود. پس از حادثه یازدهم سپتامبر توسل شورای امنیت به ماده ۵۱ منشور سازمان ملل آغاز شد. (ساعد، ۱۳۸۸: ۲۱۵) این نهاد اکنون این قدرت را دارد که تمام کشورهای عضو را به تغییر قوانین داخلی و اتخاذ رویکردهای مشابه، ملزم کند تا بتوانند از عهده‌ی تهدیدهای مشترک برآیند.

زمانی که شورای امنیت به تصویب قطعنامه‌ی ۱۳۷۳ اقدام نمود، کلیه‌ی سازمان‌های بین‌المللی دیگر هم حمایت خود را از این قطعنامه اعلام کردند. در این راستا، نهادهای ناحیه‌ای و منطقه‌ای به جنبش مبارزه بر ضد تروریسم پیوستند و اعضای خود را ملزم به پذیرش الزامات مرتبط نمودند. اتخاذ رویه‌های مشابه عملکرد شورای امنیت در قبال تروریسم و سرلوحه قرار دادن قطعنامه‌ی ۱۳۷۳ در برنامه‌ها و طرح‌ها از جمله اقدامات این نهادها بود؛ در نتیجه، علاوه بر الزامات شورای امنیت، نهادهای منطقه‌ای و ناحیه‌ای هم به وضع فهرست‌های اجباری اقدام کردند و کشورهای عضو را به جرم‌انگاری تروریسم، قطع بودجه‌ی نهادهای تروریستی، انجام اقداماتی برای ریشه‌کن کردن گروه‌های تروریستی در خاک خود، سخت‌تر کردن کنترل‌های مرزی و افزایش نظارت و کنترل‌های امنیتی ملزم نمودند.

یکسان سازی حقوق امنیت ملی در سازمان های منطقه ای

سازمانهای منطقه ای از جمله اتحادیه اروپا و اتحادیه آفریقا نیز به تاثیر از فرآیند بین المللی شدن حقوق تحولاتی را در حوزه استاندارد سازی امنیت ملی شاهد بوده اند. برای مثال در پایان سال ۲۰۰۱، اتحادیه اروپا با در نظر داشتن مولفه های اصلی قطعنامه ۱۳۷۳، به تدوین یک طرح عملیاتی برای مبارزه با تروریسم اقدام کرد. اتحادیه اروپا در این زمان، به تسریع فرایند صدور حکم بازداشت اقدام نمود. این مسئله باعث به وجود آمدن سیستمی یکپارچه و گسترده برای اجرایی نمودن احکام مرتبط با دستگیری و تعقیب کیفری در این اتحادیه گردید. چند ماه بعد، اتحادیه اروپا از تأسیس نهاد «یورجاست» خبر داد. این نهاد با هدف تسهیل تحقیقات مرتبط با تروریسم در اروپا تأسیس گردید. در بهار ۲۰۰۲، اتحادیه اروپا به تعریف چارچوبی اقدام و به موجب آن مشخص نمود که چگونه جرائم مرتبط با تروریسم در قوانین اعضای اتحادیه اروپا تعریف می شوند. (خالقی، ۱۳۸۴: ۲۹۱) کمپین ضد تروریسم در اتحادیه اروپا با الزام کشورهای عضو به وضع الزامات بیشتر ادامه پیدا کرد. این الزامات مشتمل بر وضع قوانین متعدد در زمینه مسدود کردن مجاری مالی شبکه های تروریستی و همچنین توقیف اموال و دارایی مظنونان است. اقدامات اتحادیه اروپا به عنوان یکی از حامیان قدرتمند قطعنامه ی ۱۳۷۳ باعث شد که کشورهای دیگر هم به اجرایی نمودن مفاد آن مصمم تر شوند.

در حالی که اتحادیه اروپا بهترین و مناسب ترین استراتژی را در پاسخ به تروریسم و حمایت از اجرایی شدن قطعنامه ۱۳۷۳ وضع کرده است، قطعاً تنها مرجع ناحیه ای و منطقه ای در این رویه نیست. علاوه بر آن «اتحادیه آفریقا» نیز با برگزار نمودن تعدادی نشست مهم در پایان سال ۲۰۰۱ به تصویب یک طرح عملیاتی اقدام کرد که مشخصاً با هدف اجرایی نمودن قطعنامه ی ۱۳۷۳ در کشورهای آفریقایی تصویب شده بود. همچنین «اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا» با تدوین یک طرح جامع و مشروح ناحیه ای برای مبارزه ی تروریسم و اعمال نکات مرتبط با قطعنامه ی سازمان ملل، بر این مهم صحنه گذاشت. سازمان کشورهای آمریکایی که پیش تر به تشکیل کمیته ی ضد تروریستی اقدام کرده بود (قبل از واقعه ی یازدهم سپتامبر) در پایان سال ۲۰۰۱، به تصویب طرح های جدید اقدام کرد. این اقدامات در سال ۲۰۰۲ و با پذیرش معاهده ی ضد تروریسم (در قاره آمریکا) به اوج خود رسید. (کنوانسیون آمریکایی ضد تروریسم، ۲۰۰۲) سازمان امنیت و همکاری اتحادیه ی اروپا که در پایان سال ۲۰۰۱ به تصویب طرح عملیاتی ضد تروریستی اقدام نمود،

به صراحت چارچوب سازمان ملل برای مبارزه با تروریسم را در طرح خود اعمال کرد. «اتحادیه‌ی همکاری‌های منطقه‌ای جنوب آسیا» ضمن تقویت و توسعه‌ی کنوانسیون پیشین خود با موضوع سرکوب تروریسم، از قطعنامه‌ی ۱۳۷۳ حمایت کرد. در عمل، تمام سازمان‌های منطقه‌ای و ناحیه‌ای مهم، از قطعنامه‌ی ۱۳۷۳ حمایت نمودند و کوشیدند تا کشورهای عضو را به همکاری و پذیرش مفاد این قطعنامه ترغیب کنند.

این اقدامات و تلاش‌ها با استقبال کشورهای عضو مواجه شد و تغییرهای سریعی که در قوانین داخلی و در راستای مبارزه با تروریسم در کل جهان به وجود آمدند، همگی نوید بخش ظهور گونه‌ای حقوق یکسان ساز و جهانی در حیطه امنیت ملی هستند. در حالی که حقوق بین‌الملل و پذیرش مفاد آن توسط کشورهای جهان همواره با مشکلاتی مواجه بوده، به نظر می‌رسد که این چالش در اینجا وجود ندارد. تمام ۱۹۲ کشور عضو سازمان ملل، حداقل یک گزارش به «کمیته‌ی ضد تروریسم سازمان ملل» تقدیم کرده‌اند. این نهاد تابعه، به منظور نظارت بر حسن اجرای مفاد قطعنامه‌ی ۱۳۷۳ تأسیس شده است. در این گزارش‌ها تصریح شده که چگونه کشورها به اجرایی‌نمودن قطعنامه‌ی مذکور اقدام کرده‌اند. در آگوست سال ۲۰۰۶ میلادی ۱۰۷ کشور، چهار گزارش، و ۴۲ کشور، پنج گزارش به نهاد مذکور تقدیم نمودند. براساس این گزارش‌ها سرعت انطباق و اجرای مفاد چهارچوب جدید ضد تروریسم، بسیار زیاد بوده است.

راهبرد قدرتمند کمیته ضد تروریسم سازمان ملل متحد در مبارزه با تروریسم

در اوایل سال ۲۰۰۳، متخصصان «کمیته‌ی ضد تروریسم سازمان ملل» اذعان کردند که سی کشور به صورت کامل مفاد قطعنامه را اجرایی نموده‌اند، شصت کشور در جایگاه مناسب و معقولی قرار دارند، هفتاد کشور در عین خواست و تمایل برای اجرای مفاد قطعنامه در این باره ناتوان هستند و به کمک نیاز دارند و بیست کشور هم در مقابل اجرای مفاد قطعنامه از خود مقاومت نشان می‌دهند. در این زمان «کمیته‌ی ضد تروریسم سازمان ملل» به تدوین و اجرای برنامه‌ای برای تسهیل کمک‌های فنی به کشورهای درخواست‌کننده اقدام کرد. در نوامبر ۲۰۰۹، «کمیته‌ی مزبور که دیگر اقدامی در جهت ارزیابی کمی در راستای تطابق با مفاد قطعنامه انجام نمی‌دهد، گزارش داد که پیشرفت چشمگیری در جهت اجرایی‌نمودن مفاد قطعنامه حاصل شده است.

چنین انطباق گسترده‌ای با قطعنامه‌ی ۱۳۷۳ باعث شد که کمپین ضد تروریسم به

یک رویداد منحصربه‌فرد در حقوق بین‌الملل تبدیل شود. فرآیند یکسان سازی حقوق داخلی به تاثیر از نرم های حقوقی بین الملل در این حوزه به شکل استثنایی نمود یافت. موفقیت در زمینه اجرایی نمودن قطعنامه‌ی ۱۳۷۳ باتوجه به تغییراتی که در بخش‌های حساس قوانین داخلی ایجاد کرده، قابل فهم است.

بنابراین بعد از واقعه‌ی یازدهم سپتامبر، حقوق امنیت ملی، دیگر به‌هیچ‌روی به‌عنوان مسئله‌ای ملی مطرح نیست و جنبه‌ی بین‌المللی پیدا کرده است. در مقام مقایسه جهانی، تعداد قوانین ضد تروریسم جدید که به جرم‌انگاری تروریسم می‌پردازند، مجراهای مالی گروه‌های تروریستی را مسدود می‌کنند، سازوکارهای جدید در حوزه‌ی نظارت بین‌المللی برای هدف‌گیری تروریست‌ها ابداع می‌نمایند و مسافرت‌های بین‌المللی مظنونین به تروریسم را محدود و کنترل می‌کنند، به میزان چشمگیری زیاد هستند. با بررسی دقیق‌تر و نزدیک‌تر شاید بتوان این گونه نتیجه‌گیری کرد که این تطابق گسترده با مفاد قطعنامه شورای امنیت، بیشتر شبیه یک استراتژی قوی است تا تنوع و تعددهای معمول در یک موضوع مشخص.

وضعیت قوانین ملی ضد تروریسم

تلاش‌های ملی برای جرم‌انگاری تروریسم، نشان‌دهنده‌ی تنوع و تعدد در قوانین ملی ضد تروریسم است. زمانی که شورای امنیت، دولت‌ها را ملزم به جرم‌انگاری تروریسم نمود، تعریفی از تروریسم ارائه نکرد؛ زیرا چنین تعریفی در حقوق بین‌الملل وجود نداشت. تروریسم قطعاً و ناگزیر یک جرم امنیتی است و زمانی که سیاست در میان باشد، مسائلی که در خصوص آن‌ها توافقی وجود ندارد، می‌توانند بسیار عمیق و مشکل‌ساز شوند. شورای امنیت، دولت‌ها را ملزم به انجام کاری کرد که پیش‌تر قادر به انجامش نبود.

چگونه یک دولت می‌تواند تشخیص دهد که منظور از تروریسم چیست؟ نهادهای ناحیه‌ای کوشیدند تا این شکاف را پر کنند. اتحادیه‌ی اروپا به مشخص نمودن چارچوبی اقدام کرد که تعریف‌کننده‌ی تروریسم بود. مشکلی که در این بین خودنمایی می‌کرد این بود که این تعریف، بسیار وسیع و جامع بود. تروریسم به‌عنوان مسئله‌ای مشتمل بر حملات بر ضد افراد و دارایی‌ها و به‌منظور ترساندن و مرعوب کردن گروهی، تحت فشار قراردادن یک دولت یا سازمان بین‌المللی یا نابود کردن زیرساخت‌های سیاسی، قانونی، اقتصادی و اجتماعی یک کشور یا یک سازمان بین‌المللی تعریف شده است. اتحادیه‌ی آفریقا تعریف کلی‌تری از تروریسم

ارائه داد. در معاهده‌ی پیشگیری و مبارزه با تروریسم، یک عمل برای دسته‌بندی به‌عنوان یک عمل تروریستی، باید تنها خطر آسیب وارد نمودن را داشته باشد. این خطر می‌تواند به طیف زیادی از منافع، آسیب وارد کند که مسلماً بیش از موارد ارائه‌شده در تعریف اتحادیه اروپاست که از جمله می‌توان به زندگی، سلامت فیزیکی، آزادی، اموال و دارایی‌ها اشاره نمود.. همانند تعریف اتحادیه اروپا، این خطر باید همراه با انگیزه‌های سیاسی خاصی باشد. گفتنی است فهرست اقدامات جرم‌انگاری‌شده مشتمل بر هرگونه اقدامی در جهت ترویج، پشتیبانی، مشارکت، فرماندهی، کمک، تهییج، تشویق، تلاش، تهدید، توطئه، سازمان‌دهی، پرداخت پول به هر شخصی با نیت انجام هر عملی است که به‌عنوان یکی از مصادیق تروریسم تعریف شده است. (اسچپیل، ۲۰۱۰: ۴۴۳)

دیگر سازمان‌های ناحیه‌ای، تعاریف خود را از تروریسم ارائه داده‌اند که مشکلات مشابهی در زمینه‌ی ابهام و کلی‌بودن بیش از اندازه دارد. به‌صورت کلی، تروریسم به صورت جرم ضد فرد یا دارایی تعریف شده است که انگیزش‌های سیاسی خاصی دارد و مشتمل بر تمام اعمال مرتبط با نیت تروریستی است. نکته‌ی مهم دیگر این است که حدود جرائم، به‌خوبی تعریف نشده‌اند و بسیاری از فعالیت‌های مشروع اپوزیسیون‌های سیاسی می‌توانند به‌موجب قوانین ضد تروریسم جرم‌انگاری شوند.

تعاریف ارائه‌شده توسط اتحادیه‌ی اروپا و آفریقا مشتمل بر طیف وسیعی از اقداماتی هستند که برای ما وافی به مقصود تلقی می‌شوند. تعاریف ملی از تروریسم، اغلب دقت کمتری در مقایسه با تعاریف ناحیه‌ای و منطقه‌ای دارند؛ به‌عنوان مثال، در پاسخ به کمپین ضد تروریسم که بعد از یازدهم سپتامبر به راه افتاد، فرانسه آیین دادرسی کیفری خود را در سال ۲۰۰۹ میلادی اصلاح نمود و همچنین جرائم جدیدی را در دایره حقوق جزا وارد کرد. (تدین، ۱۳۹۴: ۱۱) در این رویه، کشورهای دیگر هم به توسعه و گسترش تعاریف خود از تروریسم پرداختند. در ایالات متحده و پیش از واقعه‌ی یازدهم سپتامبر، جرمی با عنوان «حمایت مادی از تروریسم» وجود داشت. این قانون به میزان زیادی بعد از واقعه‌ی یازدهم سپتامبر گسترش پیدا کرد و مشتمل بر «هرگونه خدمات آموزش، مشاوره‌ی فنی و کمک و همکاری با سازمان‌های تروریستی» گردید. به اعتقاد منتقدان آنچه از ظاهر این قانون برمی‌آید این است که به سازمان‌های تروریستی توصیه می‌کند هیچ اقدام خشونت‌آمیزی انجام ندهند. تعریف حمایت مادی به اندازه‌ی کافی مبهم است؛ به حدی که موضوع به دادگاه عالی ارجاع گردید. (هولدر، ۲۰۰۹: ۲۲۹)

نکته‌ی واضح آنکه بعد از قطعنامه‌ی ۱۳۷۳، حقوق امنیت جهانی، جرم‌انگاری تروریسم را الزامی نمود و در نتیجه، دولت‌ها باید ممنوعیت کیفری ارتکاب تروریسم را در مجموعه‌های قوانین خود وارد می‌نمودند. قوانین جدید، همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، اغلب مبهم، گسترده و ناقض حقوق از جمله آزادی‌های اشخاص هستند.

می‌توان در زمینه محدودیت تأمین بودجه سازمان‌های تروریستی، نتیجه‌گیری مشابهی انجام داد. شورای امنیت، دولت‌ها را ملزم به مسدود نمودن مجراهای مالی سازمان‌های تروریستی کرد و از آن‌ها خواست تا دارایی‌های افراد و گروه‌های ذکرشده در فهرست سیاه شورای امنیت را مسدود سازند. (طیبی فر، ۱۳۸۴: ۲۶۲) گفتنی است رویه وارد کردن سازمان‌ها و افراد به این فهرست، کاملاً واضح و شفاف نیست. بیشتر کشورها به ارائه‌ی گزارش‌های دوره‌ای خود به شورای امنیت اقدام نمودند. در این گزارش‌ها تصریح شده که برخی کشورها با اعمال رویه‌های مستقیم و بدون نیاز به تأیید یک مرجع داخلی، به اجرایی نمودن الزامات شورای امنیت اقدام کرده‌اند. به عنوان مثال، فرانسه گزارش داده است که روند مسدود کردن دارایی‌های مظنونین به شیوه‌ای خودکار انجام می‌شود. اسامی به صورت مستقیم از کمیته‌ی تحریم شورای امنیت به بانک‌های فرانسه می‌رود و این بانک‌ها طبق دستوری که پیش‌تر دریافت کرده‌اند، دارایی‌های این اشخاص و گروه‌ها را مسدود می‌کنند و نیازی به دستور مجزای دولت ندارند.

به هر روی، دادگاه‌ها کمابیش بررسی این رویه‌های توقیف خودکار را شروع کرده‌اند. در این راستا، شورای امنیت با جریان انداختن رویه‌ی بررسی داخلی حداقلی، این امکان را به وجود آورده تا اشخاصی (حقیقی و حقوقی) که فکر می‌کنند اسمشان به اشتباه وارد فهرست شده است بتوانند درخواست حذف نام خود را از فهرست مذکور مطرح کنند. خارج نمودن اسامی اشخاص از این فهرست، امری است که به ندرت اتفاق می‌افتد؛ اما این رویه، شفافیت و وضوح لازم را ندارد و مشخص نیست که ضابطه‌ی حذف اشخاص از این فهرست چیست. تنها نکته‌ی واضح این است که حذف اشخاص از فهرست مذکور را کسانی انجام می‌دهند که فهرست اصلی را تهیه کرده‌اند. شورای امنیت، هنوز هم سازوکار مشخص و مستقلاً برای بررسی دستورهای توقیف ندارد و در نهایت مشخص نمی‌شود آیا کسانی که در فهرست قرار گرفته‌اند، به درستی سزاوار این مسئله بوده‌اند یا خیر. به علاوه، دولت‌هایی هم که دستور توقیف اموال اشخاص یا سازمان‌های خاصی را دریافت

می‌کنند، عموماً نمی‌دانند به‌موجب چه اطلاعاتی این اشخاص، وارد فهرست سیاه شدند و شورای امنیت این اطلاعات را در اختیار دولت‌ها قرار نمی‌دهد.

در این راستا، دادگاه‌های داخلی، بدون بررسی‌های لازم به مخالفت با الزامات شورای امنیت مبنی بر توقیف خودکار اموال پرداختند. اقداماتی که دولت‌ها انجام داده بودند (تقریباً تمام دولت‌ها به مسدودکردن دارایی‌های افراد و سازمان‌های موجود در فهرست سیاه اقدام نموده بودند) به‌عنوان بخشی از قوانین ملی داخلی، نیازمند رویه‌ای عادلانه بود که به‌موجب آن، کسانی که این تحریم‌های سخت‌گیرانه را متحمل می‌شدند بتوانند در قبال مدارکی که علیه آن‌ها وجود داشت از خود دفاع کنند. به نظر می‌رسد در مواردی که مجدداً بررسی شده‌اند، قوانین داخلی و ناحیه‌ای که وجود رویه‌های عادلانه را تصریح می‌نمودند، بر قوانین بین‌المللی، که جایی برای دفاع باقی نمی‌گذاشتند، برتری داده شده‌اند.

در پرونده «کادی»، «دادگاه عدالت اروپا»، اولین دادگاه مهمی بود که به این مسئله به صورت جدی توجه کرد. این دادگاه توانست راه حل مناسبی برای این مشکل پیچیده پیدا کند. (کادی، ۲۰۰۸) این تحریم‌ها به‌موجب فرمان یک سازمان بین‌المللی اجرایی شده بودند که منشورش در رأس تمام معاهدات اتحادیه‌ی اروپا قرار می‌گیرد و مبنا و خاستگاه قانونی دادگاه عدالت اروپا هستند. درحقیقت، دادگاه بدوی، که دادگاه نازل‌تری در سیستم اتحادیه‌ی اروپا بود، با این استدلال قانع شده بود که منشور سازمان ملل، فراتر از چارچوب معاهدات اتحادیه‌ی اروپاست. دادگاه عدالت اروپا توانست به صورت هوشمندانه‌ای از قیدوبند این استدلال خلاص شود. (پرونده یوسف البکرانی، ۲۰۰۵) این دادگاه با استفاده از مبحث استقلال نرم‌های اجتماعی، به این نتیجه رسید که قوانینی که در اتحادیه‌ی اروپا به‌موجب آن‌ها الزامات شورای امنیت اجرایی شده‌اند، در حفاظت از عدالت رویه‌ای و حق مالکیت (مفاهیم اصلی قانون اتحادیه‌ی اروپا)، به‌خوبی عمل نکرده‌اند؛ درنتیجه این دادگاه به ابطال قوانین مذکور در اتحادیه‌ی اروپا رأی داد. این مسئله باعث شد چارچوب الزامات شورای امنیت، دست نخورده باقی بماند و درضمن، دادگاه تصریح کرد که صلاحیتی برای اظهارنظر در زمینه‌ی قانونی بودن یا قانونی نبودن قطعنامه‌های شورای امنیت ندارد و فقط می‌تواند درباره‌ی قانون اتحادیه‌ی اروپا اعمال نظر کند. تصمیم دادگاه عدالت اروپا، اتحادیه‌ی اروپا را ملزم ساخت تا شیوه‌ی جدیدی برای انطباق با الزامات شورای امنیت بیابد. این اتحادیه با اصلاح مقررات خود در این باره، شیوه‌ی جدیدی ابداع نمود. (اسچپیل، ۲۰۱۰: ۴۴۸)

اقدامات شورای امنیت سازمان ملل متحد در مبارزه با تروریسم و موانع حقوق داخلی در اینجا لازم است که به کل الزامات شورای امنیت به موجب قطعنامه ۱۳۷۳ اشاره کنیم. می‌توان گفت که این الزامات در هر زمینه‌ای مترادف با مواردی هستند که در مبحث جرم‌انگاری تروریسم و توقیف خودکار اموال در مورد آن بحث شد. عزم بین‌المللی برای مبارزه با تروریسم، با اقبال کشورهای جهان مواجه گردید؛ اما این استقبال و پذیرش در سطح کشورهای جهان بومی‌سازی گردید و منتج به ایجاد قوانینی شد که در مجموع، آن چارچوب قانونی مدنظر متخصصان در شورای امنیت را به وجود نیاورد. (زرنشان، ۱۳۸۶: ۶۰)

در سال ۱۹۳۲، زمانی که علم روانشناسی در ابتدای مسیر خود به سمت تکامل و توسعه بود، میلدرد پارتن مفهوم «بازی موازی» را پدید آورد. بازی موازی به صورت رفتار کودکان پیش‌دبستانی تعریف می‌شود که به واسطه‌ی بازی کردن با اسباب بازی‌های مشابه و مشارکت در فعالیت‌های یکسان با کودکان دیگر مرتبط می‌شوند؛ اما درحقیقت با کودکان دیگر به صورت هماهنگ و برنامه‌ریزی شده بازی نمی‌کنند. کودکانی که درگیر بازی موازی هستند، بیشتر جذب فعالیت‌های خودشان می‌شوند و بیش از اینکه با هم بازی کنند، در کنار هم بازی می‌کنند. روانشناسان بر این باورند که این مرحله، مقدمه و آماده‌سازی برای بازی‌های مشترکی است که در آینده با آن روبه‌رو می‌شوند.

تعمیم مدل‌های روانشناسی به مسائل اجتماعی، اغلب امری پرمخاطره است؛ اما شباهت‌هایی که وجود دارند می‌توانند در یافتن راه حل به ما کمک کنند. در این مرحله از توسعه‌ی حقوق امنیت ملی استاندارد، تلاش‌های جهانی برای ایجاد یک سیستم قانونی در سراسر جهان، بیشتر شبیه بازی موازی به نظر می‌رسد تا آن بازی هماهنگی که مدنظر صاحب‌نظران دست‌اندرکار در شورای امنیت بوده است. بسیاری از کشورها به تدوین قوانینی اقدام نموده‌اند که مشتمل بر فعالیت‌های مشابهی از این گونه هستند: جرم‌انگاری تروریسم، مسدود نمودن دارایی‌های گروه‌های تروریستی، نظارت و کنترل مظنونین به تروریسم و بررسی مسافرت‌های آن‌ها در سطح بین‌المللی. گفتنی است قوانینی که در کشورهای مختلف و در ارتباط با محقق نمودن این مسائل تصویب شده‌اند، ساختارهای متفاوتی دارند؛ به شکلی که برخی فعالیت‌های یک تروریست، ممکن است در یک کشور مستوجب مجازات و تعقیب باشد؛ درحالی‌که در کشور دیگری اساساً در زمره فعالیت‌های تروریستی دسته‌بندی نشود.

به علاوه، قوانینی که در بسیاری از کشورها تدوین شده‌اند به منزله‌ی تهدیدی جدی برای ارزش‌های دیگری مطرح هستند که خود بخشی از نظام ارزشی حقوق بشر به حساب می‌آیند؛ از جمله می‌توان به و آزادی، آزادی بیان، آزادی اجتماع، آزادی عقیده و حق مالکیت و عدم مصادره اموال بدون رویه‌های عادلانه‌ی قانونی و معکوس شدن بار اثبات دعوی (شمس ناتری، بی تا: ۱۳۷۹) اشاره کرد. به رغم سطوح بالای انطباق با چارچوب سازمان ملل، تلاش‌های صورت گرفته برای ایجاد حقوق امنیت ملی استاندارد، فقط به ایجاد یک سد مستحکم و یکنواخت در مقابل تروریسم منجر شده لکن، اقداماتی که به نام حقوق امنیت ملی صورت گرفته، باعث وارد شدن خسارت‌های ناخواسته به اصول حقوقی شده‌اند. (اسچپیل، ۲۰۱۰: ۴۴۸)

حقوق امنیت بین‌الملل به تغییرات قانونی و آسیب‌های حقوقی بسیار زیادی منجر شده است؛ ضمن اینکه همکاری به صورت واقعی و ملموس در این زمینه بین کشورها محقق نشده است. در کمپین ضد تروریسم، کسانی که منتقد عملکرد شورای امنیت دال بر ایجاد چارچوب جهانی حقوقی هستند، بر این باورند که این چارچوب نا عادلانه، نقض‌کننده‌ی حقوق و عاملی در جهت دادن قدرت بیشتر به رژیم‌های استبدادی و سرکوب‌گراست؛ با این حال، خواهان چاره‌جویی مؤثر حقوق بین‌الملل برای مبارزه با تروریسم هستند. توجیه این مسئله بسیار مشکل است که چگونه می‌توان یک سیستم موثرتر ضد تروریسم داشت؛ در حالی که چنین سیستمی باید مشتمل بر دولت‌هایی باشد که در صورت وجود توانایی و آزادی عمل، اعمال وحشتناک و مردودی انجام می‌دهند. مشکلی که در ارتباط با وجوه ناقض حقوق بشر از چارچوب شورای امنیت وجود دارد، امری مرتبط با مقاصد و نیت این شورا نیست؛ بلکه امری مرتبط با کیفیت نامطلوب حکمرانی در بسیاری از کشورهای جهان است و این مسئله، معضل شورای امنیت نیست.

در کمپین ضد تروریسم، کسانی که منتقد چارچوب شورای امنیت هستند و بر این عقیده‌اند که اعمال این شورا به مثابه‌ی استفاده از یک روش واحد برای حل و فصل تمام مشکلات جهانی است، از دیدگاه قانون ملی یا منطقه‌ای خود، به موضوع می‌نگرند؛ در نتیجه، منتقدان عملکرد شورای امنیت بر این عقیده نیستند که کمپین ضد تروریسم، واکنشی افراطی است؛ بلکه بحث می‌کنند که برخی وجوه این کمپین باید به گونه‌ای طرح‌ریزی می‌شد که انطباق بیشتری با ارزش‌های کشورهای مدافع حقوق بشر داشته باشد.

در دهه‌ی اول از اجرای این قانون بین‌المللی، حقوق تطبیقی یا همان بررسی حقوق داخلی کشورهای مختلف، به‌عنوان مانعی در جهت برخورد نظام‌مند و پیوسته‌ی جهانی با تروریسم عمل می‌نمود حتی اگر الزامات حقوقی بین‌المللی اکنون، قوانین داخلی را ملزم به ایجاد تغییراتی بنمایند، تنوع در چارچوب‌های اجرایی داخلی، بیشتر منجر به تولید استانداردهای داخلی می‌شوند تا استانداردهای جهانی. استانداردهای ناحیه‌ای، بسیار متفاوت هستند و احکام اضطراری صادر شده که ناقض حقوق بشر هستند، در برخی کشورها مشکلی ایجاد نمی‌کنند؛ درحالی‌که قوانینی که تطابق قوانین اساسی با الزامات شورای امنیت را محقق می‌کنند، انجام آن‌ها در برخی کشورها محدود و باعث ایجاد مشکل شده است؛ درنتیجه، به نظر می‌رسد کشورهای عضو کمپین ضد تروریسم، بیشتر شبیه کودکان در حال انجام بازی موازی هستند تا افراد بالغی که درگیر همکاری با یکدیگرند. به نظر می‌رسد کمپین جهانی ضد تروریسم، مشکلات مرتبط با پذیرش حقوق بین‌الملل را از میان برداشته و با ایجاد چارچوبی قانونی و الزام‌آور که برای همه‌ی کشورها لازم‌الاجراست، به سطحی از توافق و هماهنگی در بین کشورها دست پیدا کرده که پیش‌تر دست‌یافتنی نبوده است. این مسئله به نوبه‌ی خود، منجر به بروز مشکل جدیدی شده که چندان دور از ذهن و پیش‌بینی‌ناپذیر نبوده است. بنابراین مسئله با یکسان سازی جهانی حقوق مرتبط می‌شود زیرا با تحولات عظیم در دهه‌های اخیر در عرصه بین‌الملل، سرنوشت ملت‌ها به گونه فزاینده‌ای در هم تنیده شده است و جنبشی جنبشی به نام «یکسان‌سازی» حقوق با هدف تسهیل روابط اتباع کشورهای مختلف با هم شکل گرفته است. (شهبازی نیا، بی تا: ۱) بدیهی است وجود تنوع در سیستم‌های حقوقی ملی، باعث ایجاد پاسخ‌های متنوع به الزامات یکسان می‌شود. در این مرحله، جهان هنوز به مرحله‌ای نرسیده است که اقدامات سازمان‌یافته‌ی جهانی به ایجاد ممنوعیت‌های جهانی در مقیاسی هماهنگ و یکسان منجر شود. شورای امنیت سازمان ملل به بررسی موفقیت‌ها و شکست‌های پروژه‌ی جهانی خود می‌پردازد تا بر مبنای این بررسی‌ها بتواند گام بعدی خود را مشخص نماید. در این بررسی، لازم است این شورا نه تنها به شکست‌های ایجاد شده در زمینه‌ی همکاری و ایجاد هماهنگی بین کشورهای مختلف توجه کند، بلکه باید به آسیب‌های وارد شده به قوانین اساسی کشورهای مختلف و همچنین نقض حقوق بشر در سطح جهانی، توجه کند.

نتیجه گیری

رویکرد تئوریک به حقوق امنیت ملی جهانی یا بین المللی شده، با هدف توضیح و تشریح روابط بین نهادهای درسطح فراملی و جهانی، شناسایی و تحلیل رویه‌های تصمیم‌گیری و سازوکارهای ایجاد قانون واحد در نظام‌های مختلف حقوقی و همچنین بررسی شیوه‌ی نظارت بر آن‌ها است. در بطن این مفهوم انجام و اعمال موفقیت‌آمیز سیاست‌های اتخاذ شده در سطح بین‌المللی با استفاده از سازوکارهایی مشابه نظام‌های حقوق داخلی می‌باشد. تئوری حقوق امنیت ملی جهانی یا بین المللی شده متمرکز بر کثرت و تعدد نظام‌های حقوقی، حجم گسترده قوانین منتشر شده، حفاظت از منافع و حقوق و در نهایت مشروعیت آن‌هاست. چنین مفهومی به عنوان چارچوب تحلیلی مطلوب برای حکمرانی بین‌المللی امنیت ملی مطرح می‌باشد. موضوع این تمرکز طیف وسیعی از نهادها و عوامل اجرایی است که قوانین را تصویب و به اجرا در می‌آورند. بنابراین در کل بدون شناخت الزام‌های حقوق بین‌الملل در حوزه امنیت ملی حفاظت از حقوق افراد در معرض خطر قرار خواهند گرفت.

تعامل میان نظام حقوق داخلی و نظام حقوق بین الملل در حوزه‌های مختلف حقوق از جمله حقوق امنیت ملی، مقوله‌ای فراتر از تئوری و گفتمان بوده و نمود عینی پیدا یافته است. تهدیدهای مرتبط با امنیت ملی از جمله تروریسم با ابعاد وسیع آن نه تنها برای یک یا چند کشور خطر ساز بوده بلکه تهدیدی علیه جامعه جهانی و امنیت نظام بین الملل است. از این رو در حوزه قانون‌گذاری بیشتر نظام‌های حقوق داخلی قوانین خود را بر اساس اسناد منطقه‌ای و جهانی بین‌المللی تصویب و اصلاح می‌کنند و خود را ملتزم به اجرای معاهده‌های آمره یا قانون ساز در این حوزه می‌دانند. در زمینه اجرایی انعقاد موافقت‌نامه‌هایی قضایی نشان از تعامل همه‌گیر میان دولت‌ها برای مقابله با تهدیدهای امنیت ملی است. بنابراین امروزه امنیت ملی به عنوان یکی از جلوه‌های منحصر به فرد حقوق اساسی و تنها مسئله مرتبط با حاکمیت ملی نیست و شاهد تفوق حاکمیت همه‌گیر و بی‌چون و چرای قواعد حقوق بشری (قواعد آمره) نظام حقوق بین الملل بر آن هستیم. دلیل این امر تأثیرپذیری حقوق اساسی از نرم‌های حقوق بین الملل عمومی است. بر خلاف تصور پیشینیان قاعده سازی در موضوع امنیت به عنوان یکی از حقوق اساسی شهروندان دیگر تنها متأثر از نیازها و تحولات و الزامات داخلی نیست و فراتر از آن باید به حقوق بین الملل و حاکمیت فراملی نیز در این سیر تحول نظر داشت.

فهرست منابع و مآخذ

منابع فارسی

کتاب‌ها

- آقای، سید داود، سازمان‌های بین‌المللی، نشر سرای عدالت، چاپ دوازدهم، ۱۳۹۳
 بشیریه، حسین، آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی، چاپ
 چهارم، مؤسسه نگاه معاصر، ۱۳۸۴
 تدین، عباس، قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه، نشر خرسندی، چاپ دوم، ۱۳۹۴
 ذوالعین، پرویز، مبانی حقوق بین‌الملل عمومی، نشر مرکز چاپ و انتشارات وزارت
 امور خارجه، چاپ چهارم، ۱۳۸۴
 مارتی، می‌ری دلماس، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، برگردان، علی حسین نجفی
 ابرندآبادی، دیباچه مترجم برای چاپ دوم، نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۹۳
 محمد قاری سیدفاطمی، حقوق بشر در جهان معاصر، جلد اول، چاپ دوم، مؤسسه
 مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، ۱۳۸۸
 موثقی، حسن، حقوق بین‌الملل میان حاکمیت اراده و قانون، نشر دانشگاه آزاد
 اسلامی واحد تبریز، چاپ اول، ۱۳۸۹
 غرایان زندگی، داود، درآمدی بر سیاست گذاری امنیت ملی، نشر انتشارات پژوهشکده
 مطالعات راهبردی، چاپ اول، ۱۳۹۰
 ضیایی بیگدلی، محمد رضا، حقوق بین‌الملل عمومی، چاپ ۳۱، نشر کتابخانه گنج
 دانش، ۱۳۸۷

مقالات

- بیگزاده، ابراهیم، «دولت و جهانی‌شدن حقوق»، نشریه تحقیقات حقوقی، شماره
 ۲۶ و ۲۵، بهار و تابستان ۱۳۸۷
 پروین، خیرالله، حقوق بشر و تاثیر آن بر حاکمیت ملی کشورها، فصلنامه حقوق، مجله
 دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۷
 توحیدی‌فر، محمد، «فرایند جهانی‌شدن حقوق کیفری»، نشریه مدرس، دوره ۵،
 شماره ۴، زمستان ۱۳۸۰
 خالقی، علی، دادگستری اروپا، (یوروجاست)، مجله پژوهش‌های حقوقی، دوره ۴،
 شماره ۸، پاییز و زمستان ۱۳۸۴
 زرنشان، شهرام، شورای امنیت و تعهدات دولتها برای مقابله با تروریسم، مجله حقوقی،
 شماره ۳۶، بی تا، ۱۳۸۶

ساعد، نادر، نقد و بسط مفهوم و دامنه دفاع مشروع در فرآیند بین المللی مقابله با تروریسم، مجموعه مقالات همایش جهان اسلام قربانی تروریسم، نشر مجمع جهانی صلح اسلامی، جلد دوم، چاپ اول، ۱۳۸۸،
شمس ناتری، محمد ابراهیم، اصل برائت و موارد عدول از آن در حقوق کیفری، نامه مفید، سال چهارم، شماره چهاردهم
شهبازی نیا، مرتضی، جایگاه حقوق تطبیقی و ضرورت بازنگری در آموزش آن، مجله پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی، شماره ۳۴، بی تا
شهرام نیا، امیرمسعود، «قرارداد اجتماعی در آراء اصحاب کلاسیک و جدید آن»، نشریه سروش اندیشه، سال ۲، شماره ۷ و ۸، پاییز و زمستان ۱۳۸۲
طیبی فرد، امیر حسین، مبارزه با تامین مالی تروریسم در اسناد بین المللی، مجله حقوقی، شماره ۳۲، ۱۳۸۴
غلامی، حسین، بابایی، یوسف، مک دونالدی کردن عدالت کیفری، مجله حقوقی دادگستری، سال ۷۰، شماره ۷۰، تابستان ۱۳۸۹

منابع انگلیسی

African Union, **The Peace and Security Agenda: Preventing and Combating Terrorism in Africa**, http://www.africa-union.org/root/AU/AUC/Departments/PSC/Counter_Terrorism.htm (summarizing AU actions taken after 9/11 to combat terrorism and AU resolutions adopted before 9/11 regulating activities that could contribute to terrorism).
Case, Yusuf & AMP; Al Barakaat Int'l Found. v. Council and Comm'n., 2005 E.C.R. T- 306 /01 (Sept. 21, 2005), available at <http://eur-lex.europa.eu/LexUriServ/>
Fombad, Charles Manga, **Internationalization of constitutional law and constitutionalism in Africa**, the American journal of comparative law, vol60,2012,p421-422
Fombad, Charles Manga, **Internationalization of constitutional law and constitutionalism in Africa**, the American journal of comparative law, vol60,2012,p421
Herman schwartz, **the internalization of constitutional law**, american university washington of law,volume 10, issue 2, 2003,p 10

Holder v. **Humanitarian Law Project**, 130 S. Ct. 2705 (2009). available at http://www.scotuswiki.com/index.php?title=Holder%2C_Attorney_General_v._Humanitarian_Law_Project.

Attorney_General_v._Humanitarian_Law_Project.).

Ian Johnstone, **Legislation and Adjudication in the UN Security Council: Bringing Down the Deliberative Deficit**, 102 AM. J. INT. L. 275, 286 (2008).

Inter-American Convention Against Terrorism, June 3, 2002, AG/RES. 1840 (XXXII-O/02), available at

<http://www.cicte.oas.org/Rev/En/Documents/Conventions/AG%20RES%201840%202002%20English.pdf>.

Kim Lane Scheppele, **The International Standardization of National Security Law**, journal of national security law and policy vol4:437,2010

Maria Panezi, **Sources of Law in Transition Re-visiting General Principles of International Law**, ANCILLA IURIS (anci.ch) 2007,p66

Org. African Unity , **OAU Convention on the Prevention and Combating of Terrorism Art. 1 (a)**, available at http://www.africa-union.org/root/AU/Documents/Treaties/Text/Algier_convention%20on%20Terrorism.pdf.

Yassin Abdullah Kadi v. **Council of the European Union**, 2008 E.C.R. C-402/05 P,C-415/05 (Sept. 3, 2008), available at

<http://curia.europa.eu/jurisp/cgi-bin/form.pl?lang=EN&Submit=rechercher&numaff=C-402/05>.

اسناد بين الملل

U.N. Doc S/RES/1624 (requiring states to prohibit by law incitement to commit terrorist acts). For U.N. Security Council resolutions, see generally <http://www.un.org/documents/scres.htm>.

U.N. Doc. S/2003/270 Annex (Mar. 3, 2003), at 8, available at <http://www.un.org/en/sc/ctc/resources/1373.html> (“France,” then “S/2003/270” hyperlink).

U.N. Doc. S/2003/497 Annex (Apr. 28, 2003), available at <http://www.un.org/en/sc/ctc/resources/1373.html> (“Vanuatu” hyperlink).

For other member states’ reports on their anti-terrorism policies filed with the Counter-Terrorism Committee of the U.N. Security Council, see generally <http://www.un.org/en/sc/ctc/resources/1373.html>.

نسبت فرهنگ با توسعه سیاسی

محمد آخوندپورامیری، دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی

امروزه بر همگان آشکار گردیده است که فرآیند توسعه و نوسازی نسبتی معنادار با بلوغ فرهنگ سیاسی و اجتماعی و همچنین میزان مشارکت سیاسی مردمان هر سرزمینی دارد. لذا تصور نیل به سوی یک جامعه توسعه یافته، بدون شناخت مطلوب فرهنگ سیاسی مردم یک سرزمین و سیر مراحل تکامل فرهنگی، مسیری است که البته به سرانجام نخواهد رسید.

همچنین بر همگان عیان است که رشد فرهنگی، مسئله‌ای است که بیش از هر چیزی نیازمند امرآموزش (آن هم به شکلی کاملاً تخصصی و نظام‌مند) است. در مقام تمثیل، میتوان مردمان یک کشور را در حکم گل‌های زیبا و خوش عطری تصور نمود که در جهت طلوعه رشد و نمو، نیازمند بستری از ملزومات هستند. همچنان که تصور رویش گیاهان زیبا در یک زمین خشک و لم یزرع امری مضحک و خالی از تصور است، طبیعتاً تصور این موضوع که یک جامعه، بدون وجود بسترهای لازم، به رشد و شکوفایی فرهنگی برسد نیز به همان اندازه عاری از هرگونه منطق و عقلانیت است.

اما پرسش بنیادینی که پیش‌روی انسان امروزی قرار دارد این موضوع است که متولی رشد و اعتلای فرهنگ مردمان یک جامعه چه نهادی است؟ با گذری در عالم فیلسوفان و صاحبان اندیشه، در دل تاریخ چند هزارساله به نظرات درخور اعتنایی برخورد مینماییم. ارسطو و افلاطون از قدمای دنیای فلسفه در یونان باستان، بر این عقیده هستند که اساساً مهمترین کارویژه یک دولت، رشد اخلاقی و تربیت شهروندان خوب است. اساساً در سایه این نظام تربیتی است که مدینه فاضله مطلوب شکل خواهد گرفت که هر انسانی مصروف به کار خویش است و بهره‌های فراوانی از اخلاق دارد. دولت کارویژه خود را در ارتباط با تکامل نظام اخلاقی جامعه و رشد اخلاقی مردمان دولت - شهر تعریف می‌نماید.

اما در آن سوی نظام اندیشگی، فیلسوفانی چون جان لاک نیز به چشم میخورند که باور دارند اساساً تربیت اخلاقی شهروندان، برعهده دولت نمیشد و این امر را به حوزه خصوصی و نهاد خانواده ارجاع میدهند. لاک معتقد است که دولت تنها موظف به حراست از آزادی‌ها و مالکیت خصوصی افراد جامعه است و می‌بایست پیشاروی تعدی افراد نسبت به آزادی‌ها و مالکیت هم‌نوعان خود بایستد و اساساً مسئولیتی فراتر از این را نمیتوان برایش متصور شد. در این حالت، لاک نوعی وجه منفی از کار ویژه های دولت (تنها حراست از مالکیت انسان‌ها و نه بیش از آن) را در نظام فکری خود نشان میدهد.

البته نباید از نظر دور داشت که بعدها حتی لیبرال‌ترین دولت‌ها نیز معترف گشتند که عدم دخالت دولت در امر فرهنگ، میتواند صدمات جبران ناپذیر بسیاری بر پیکره جامعه وارد نماید و دولت‌ها می‌بایست سهمی از مسئولیت رشد فرهنگی جامعه را برعهده گیرند. وجه بارز این اندیشه نیز به فیلسوفانی چون جان استوارت میل و جان رالز باز می‌گردد که معتقدند یکی از کار ویژه های دولت، تلاش در جهت رشد اخلاقی و پیشرفت نظام فکری مردم یک سرزمین میتواند باشد.

باز در آن سوی نظام فکری، کارل اشمیت (منتقد نظام‌های لیبرالیستی) در مقام نقد نظام‌های حاکم که به گونه‌هایی بر طبل سکولاریزه سازی جامعه و دولت میکوبند معتقد است هنگامی که همه چیز از دین و الهیات و سپس از متافیزیک و دولت منتزع شده، به نظر میرسد که همه چیز بیش از همه از فرهنگ منتزع شده و به خنثی‌گرایی مرگ فرهنگی منجر گشته است. درحالی‌که دین توده‌ها عوامانه امیدوار بود که خنثی‌گرایی ظاهری فناوری، بهشتی زمینی به ارمغان آورد، بزرگترین جامعه‌شناسان احساس میکردند که این تمایل که بر تمامی مراحل روح مدرن اروپایی استیلا داشته است اکنون خود فرهنگ را تهدید میکند.

اما اگر دولت را متولی اصلی امر فرهنگ بدانیم، سوال اصلی که پیشروی جامعه امروزی قرار میگیرد این موضوع است که در طول دهه‌های گذشته چه میزان از بودجه کشور مصروف به رشد و اعتلای امر فرهنگ گشته و بازخورد هزینه‌های تخصیص داده شده چه بوده است؟ آیا به راستی نسبت هزینه‌های گذشته و جاری در جهت ایجاد یک جامعه رشد یافته (به لحاظ فرهنگی) که بتواند سهم عمده‌ای در برنامه‌های توسعه جاری و آینده ایران ایفاء نماید مشخص گردیده است؟ آیا اساساً یک الگوی نظام‌مند عملیاتی (با شناخت آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی) برای

بهبود وضعیت پیشین و کنونی جامعه ارائه گردیده است؟ این سوالات و دهها سوال دیگر ذهن بسیاری از دغدغه‌مندان امروز جامعه را به خود معطوف داشته است که قطعاً پاسخ‌های احتمالی میتواند تجربه ای گهربار پیشاروی آینده این سرزمین باشد.

امروزه نهادهای غیردولتی و جامعه مدنی در کشورهای توسعه یافته وظیفه خطیر مشارکت توده‌ها را در امر سیاسی برعهده میگیرند. در واقع جامعه مدنی، احزاب و نهادهای غیردولتی، همچون واسطه‌های بین دولت و جامعه میباشند که فرآیند نهادینه ساختن فرهنگ سیاسی را جهت مشارکت توده‌ها برعهده میگیرند. خروجی این اقدام، میتواند این مسئله باشد که آن هنگام که دولت نیازمند حضور و مشارکت مردم در عرصه سیاست میباشد، فرآیند مسئولیت‌پذیری و حضور مردم جامعه به سرعت تحقق مییابد.

در انتها میبایست نظرها را بر این نکته کلیدی معطوف داشت که با بهره‌گیری از تجربیات ارزشمند دولت‌های موفق در زمینه توسعه سیاسی و فرآیند رشد فرهنگ سیاسی، و همچنین تاثیر مطلوب این نهادینه‌سازی در رشد فرآیند مشارکت مردم در فرآیند توسعه سیاسی، میتوانیم بسیاری از هزینه‌های جاری در کشور را کاهش داده و چالش‌های پیش‌رو را به حداقل برسانیم.

سیستم‌های نوین دیپلماسی و حقوق صنعت نفت

پژمان الهامی طالشمیکائیل، دانشجوی کارشناس ارشد حقوق، گرایش بین الملل

چکیده

طی دهه‌های اخیر به تبع حقوق صنعت در نظام جهانی، بسیاری از قواعد، اصول و رویه‌های حاکم بر تعاملات کنشگران دستخوش دگرگونی‌های شگرفی شده و دیپلماسی نیز به عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای روابط بین‌الملل از تأثیر این دگرگونی‌ها مصون نمانده است. به طوری که در واکنش به تحولات محیط جهانی شده، دیپلماسی نوین با اشکال مختلفی همچون دیپلماسی رسانه‌ای، دیپلماسی مجازی، دیپلماسی مسیر دو و دیپلماسی عمومی ظهور یافته است. در این میان، فهم دلایل ظهور دیپلماسی نوین اهمیت بسیاری دارد و بی‌تردید می‌تواند در تعیین مسیر حرکت سیاست خارجی دولت‌ها به اقتضای تحولات صورت گرفته تأثیرگذار باشد.

کلیدواژه: سیستم نوین، دیپلماسی، حقوق صنعت نفت

طی دهه های اخیر متعاقب پایان جنگ سرد و فروپاشی نظم دوقطبی و شدت گرفتن فرایند جهانی شدن در محیط بین الملل، بسیاری از قواعد و معادلات حاکم بر روابط کنشگران دستخوش تحولات ماهوی عمیقی شده به گونه ای که شیوه تعامل آنان و نحوه رقابت بر سر کسب قدرت و تحقق منافع و اهداف را تا حد زیادی دگرگون ساخته است. نکته مهمی که در ارتباط با این تحولات باید مورد تأکید و توجه قرار گیرد این است که به تبع تغییر سیمای جهان طی دهه های اخیر و در نتیجه وقوع دگرگونی های گسترده و جریان ساز در بسترهای مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و نظامی، بی شک نحوه کنشگری دولت ها در محیط متحول جهانی نیز مغایرت های ماهوی فراوانی با گذشته خواهد داشت.

لذا دولت ها باید خود را با اقتضائات جهانی شدن سازگار کنند. دولت های امروزی کنشگران عصر سیاست و اقتصاد جهانی شده، عصرپسا و ستفاليا و عصرپسا حاکمیت هستند که لاجرم باید بازی قدرت را با قواعد نوین حاکم بر نظام کنونی انجام دهند. ضرورت این تغییر نگاه در عرصه دیپلماسی نیز همچون سایر عرصه ها احساس میشود. جریان تحول و تنوع دیپلماسی از حیث ساختار، دستور کار و شیوه های اجرا طی دهه های اخیر متأثر از فرایند جهانی شدن شتاب قابل توجهی به خود گرفته است. به اقتضای تحولات نوین جهان و وقوع دگرگونی در عرصه های مختلف، اشکال متنوع دیپلماسی برای پاسخگویی به نیازهای کنشگران پدید آمده است که از جمله می توان به دیپلماسی عمومی، دیپلماسی رسانه ای، دیپلماسی مجازی و دیپلماسی مسیر دو اشاره کرد. در این میان فهم چرایی تحول چشمگیر دیپلماسی که منجر به ظهور پدیده دیپلماسی نوین شده است و نیز شناخت دقیق عوامل مؤثر بر وقوع این تحول اهمیت بسیاری دارد زیرا می تواند مسیر حرکت سیاست خارجی یک کشور را در بستر نوین نظام جهانی مشخص سازد.

به طور خاص می توان سه عامل کاهش نقش بلامنازع و تضعیف حاکمیت دولت های ملی متعاقب رشد فزاینده کنشگران غیر دولتی و مطرح شدن موضوعات کارکردی جهان شمول، وقوع پیشرفت های شگرف در حوزه فناوری های ارتباطات و اطلاعات و نیز افزایش چشمگیر وزن و جایگاه افکار عمومی در رقم زدن تحولات داخل و خارج کشورها را در ظهور دیپلماسی نوین منشأ اثر قلمداد کرد.

مقاله «دیپلماسی نوین در روابط خارجی؛ رویکردها و ابزارهای متغیر» نوشته رضا

سیمبر و ارسال قربانی به بررسی نقش تغییر و تحولات ساختارهای جهانی. از جمله کم رنگ شدن حاکمیت دولت ها، وقوع انقلاب فناوری اطلاعات و ارتباطات، رشد کنشگران غیردولتی و آگاهی فزاینده افکار عمومی جهانی. در متحول کردن عرصه دیپلماسی می پردازد. نگارندگان دیپلماسی نوین را پدیده ای در بستر جامعه مدنی جهانی می دانند که در آن فناوری های نوین اطلاعاتی و ارتباطاتی، سازمان های جدید دولتی و غیردولتی، مردم، گروه های فشار و انجمن های تخصصی خواستار نقش آفرینی بیش تر در مسائل جهانی هستند (سیمبر و قربانی، ۱۳۸۸). و مقاله «دیپلماسی عمومی نوین: چهارچوب های مفهومی و عملیاتی» تألیف سید محمد کاظم سجادیپور و موسی الرضا وحیدی در پی فهم چرایی و چگونگی مطرح شدن دیپلماسی عمومی نوین در روابط بین الملل و شناخت ساختار و کارکردهای آن است. بدین منظور تعریف دیپلماسی عمومی نوین و برشمردن عناصر آن، تبیین رابطه ی آن با قدرت نرم و قدرت هوشمند و نیز تعیین جایگاه آن در دستگاه های دیپلماتی ملی در دستور کار مقاله قرار دارد. نگارندگان بر این باورند که شکل گیری قلمرو جدید جهانی موجب تبدیل دیپلماسی عمومی نوین به یکی از عناصر اصلی افزایش قدرت نرم یا هوشمندانه دولت های مختلف جهان و توسعه ی نفوذ آن ها در عرصه ی سیاست جهانی شده است. همچنین اهمیت فزاینده دیپلماسی عمومی نوین، عاملی اساسی در تحول دستگاه های دیپلماتیک ملی بوده و آن ها را واداشته است تا چهارچوب های نظری و عملیاتی لازم را برای مدیریت کنش ها، گفتمان ها و تصاویر در عرصه سیاست جهانی ایجاد کنند (سجادیپور و وحیدی، ۱۳۹۰).

نظر به اهمیت روزافزون جایگاه دیپلماسی نوین که امروزه یکی از مؤثرترین و کارآمدترین ابزارهای تحقق اهداف سیاست خارجی دولت ها در بستر کنونی نظام جهانی است، طبقاً جمهوری اسلامی ایران نیز نمی تواند از بذل توجه به این ابزار کارآمد غفلت ورزد بلکه می بایست ضمن درک درست تحولات اخیر این عرصه و گذار از الگوی سنتی به نوین، برنامه های راهبردی گسترده ای را برای کاربست انواع گوناگون دیپلماسی نوین به موازات پیشبرد دیپلماسی رسمی دولت محور طراحی و اجرا کند؛

نفت

نفت و با تعبیری دیگر طلای سیاه، کالای خاص و استراتژیکی است که قابل قیاس با هیچ یک از کالاهای در دسترس بشر نیست. به بیان دیگر از آنجایی که نفت دارای استعداد و توانایی هایی بسیار متنوع و حیاتی می باشد، برای کلیه کشورها اعم از

تولید کننده و یا مصرف کننده دارای جایگاه ویژه و بسیار حائز اهمیت می باشد. در واقع این مایع ارزشمند، برای کشورهای صادر کننده حکم قلب تپنده اقتصاد و نمودار تعیین سیاست های کلان حاکمیت را دارد و نیز برای کشورهای وارد کننده، حکم یک تضمین برای ثبات و استمرار رفاه و پیشرفت در ابعاد و موضوع مختلف دارد. کشورهای صاحب نفت برای استخراج منابع نفت و گاز خود به سرمایه، دانش و مدیریت موجود در کشورهای مصرف کننده نیاز دارد و متقابلاً کشورهای مصرف کننده نیز برای اطمینان از عرضه با ثبات منابع انرژی به سرمایه گذاری و مشارکت در این کشورها نیاز دارند که همین نیازهای متقابل موجب برقراری کشورهای مختلف با یکدیگر می گردد که به تبع تحقق این مهم، علم حقوق به عنوان یک مرجع قابل اطمینان پیش قدم شده و تمامی ابعاد این رابطه متقابل را ساماندهی و تعریف می سازد تا موجب گردد این تعامل متقابل از بالاترین میزان کیفیت، اطمینان، کارایی و بهره‌وری برخوردار گردد. به معنای دقیق تر با توجه به نیازمندی تنگاتنگی که بین کشورهای صادر کننده و مصرف کننده نفت به یکدیگر وجود دارد موجب گردیده که محملی برای تولد حقوق نفت به وجود آید و شاخه ای از علم حقوق به صورت کاملاً اختصاصی و تخصصی به تبیین و تشریح ابعاد مختلف حقوقی صنعت نفت پردازد. چرا که نفت و عملیات نفتی به یک نظم حقوقی خاصی نیاز دارد که با مقتضیات این صنعت نیز تناسب داشته باشد. تنها در این صورت است که می‌توان کشورها را به انجام مبادلات و معاملات نفتی بیشتر و بهتر تشویق و امیدوار نمود و از آن مهمتر در مقام رفع تنازع و اختلافات احتمالی اقدام به اتخاذ تصمیمی شایسته و در خورشان عدالت نمود. اجرایی ساختن تمامی این آرمان ها و واقعیت های مذکور مستلزم آن است که حقوق دانان از طریق تشریح و شفاف سازی تمامی جنبه های حقوقی صنعت نفت، راهنمایی صادق و دانا برای قانون گذاری کشورها باشند تا موجب گردد قوانین دقیق و راهگشا همراه با ظرفیتی شایسته در این حوزه به تصویب برسد.

نفت: در بنیاد اساسی زندگی مدرن

انرژی نقشی انکارناپذیر در تمامی ابعاد زندگی انسان دارد. در واقع زندگی انسان‌ها بدون انرژی با مسائل و مشکلات فراوانی مواجه می‌گردد. در این راستا صنعت، کشاورزی، سرمایه‌ش، گرمایش، حمل و نقل، بخش خدمات، نظامی‌گری و دفاع، بخش پزشکی، تحقیقات و پژوهش‌های علمی و سایر جنبه های زندگی انسان‌ها به وجود انرژی وابستگی شدید دارند. به علاوه به دلیل ارتباط تنگاتنگ انرژی با زندگی

روزمره مردم و جوامع، ارتباط قوی بین سیاست کشورها و بحث انرژی وجود دارد. در واقع اهمیت انرژی در عرصه سیاست به حدی است که الگویی از روابط کشمکش‌زا، درگیرانه، همگرایانه و واگرایانه را در عرصه بین‌المللی شکل داده است (احمدی، ۱۳۸۵). همچنین اهمیت انرژی در ابعاد مختلف زندگی انسان‌ها و در تامین نیاز کشورها به حدی است که برای دولت‌های مصرف‌کننده و تولیدکننده، مکان‌ها و مسیرهای تولید، انتقال و به‌طور کلی امنیت انرژی، مساله ای امنیتی و در سطح سیاست‌گذاری کلان محسوب می‌شود. بنابراین مساله دسترسی به انرژی و هم‌چنین مساله انتقال انرژی از مکان‌های غنی و برخوردار به مکان‌ها و فضاهایی که به آن نیاز دارند؛ در کنار تکنولوژی‌ها و ابزارات لازم برای تولید، انتقال و هم‌چنین مصرف انرژی نقش مهمی در اقتصاد سیاسی جهان و در عرصه سیاست بین‌الملل دارد (احمدی، ۱۳۸۵).

در این بین نفت خام به دلیل ویژگی‌ها و مزیت‌های برجسته ای که در بین تمامی انرژی‌ها دارد، جایگاه اول را در ابعاد مختلف به خود اختصاص داده است. در واقع جایگاه نفت به حدی برجسته است که اصولاً نمی‌توان آن را با هیچ کدام از انرژی‌های دیگر مقایسه نمود. بر این اساس نفت در تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تمام کشورها و هم‌چنین در عرصه بین‌المللی نقش برجسته‌هایی دارد، به شکلی که بدون آن تحولات گسترده‌ای در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جهان رخ خواهد داد. برای اثبات این موضوع کافی است که به آمارهای بین‌المللی در این زمینه توجه نمود. به عنوان نمونه ۹۵ درصد از تمامی تولیدات صنعتی به نفت یا فرآورده‌های نفتی وابسته هستند. هم‌چنین نفت ۴۰ درصد از انرژی مورد نیاز و بیش از ۹۰ درصد سوخت بخش حمل و نقل کل کشورهای جهان را تامین می‌کند (کمپیل، ۲۰۱۱)، افزون بر این‌ها، بخش کشاورزی جهان نیز به شدت به نفت وابسته است. واقعیت آن است که بدون تداوم نفت ارزان قیمت تهیه غذا برای بیش از ۶ میلیون انسان ساکن زمین کار بسیار دشواری خواهد بود. لازم به اشاره است که هم‌اکنون جهان با تعداد فراوانی از افراد فقیر یا کسانی که با حداقل غذا زندگی می‌کنند مواجه است و هرگونه خللی در تامین مواد غذایی می‌تواند بسیاری از کشورهای جهان را با فاجعه ای بزرگ مواجه سازد. همین مساله اهمیت نفت را در بخش کشاورزی به خوبی نشان می‌دهد. در این راستا استفاده از نفت کمک فراوانی به مکانیزه شدن بخش کشاورزی نموده است؛ به شکلی که طبق ارزیابی‌های انجام شده، در حال حاضر زمین‌ها ۱۰ بار حاصل‌خیزتر از دوران پیش از

استفاده از نفت هستند. ضمن این که در حال حاضر به دلیل استفاده از ابزار آلاتی که عموماً با نفت کار می کنند، بخش محدودی از جمعیت جهان در بخش کشاورزی کار می کنند و همان ها مسؤولیت تامین غذایی بیش از ۶ میلیارد نفر را بر عهده دارند. براساس تحقیقات انجام شده توسط سازمان جهانی غذا، تنها ۲ درصد از مردم جهان در بخش کشاورزی کار می کنند (یانگ کویست، ۲۰۰۹)، علاوه بر این موارد، نفت دارای اهمیت نظامی فراوانی در سرتاسر قرن بیستم و هم چنین طی یک دهه گذشته بوده است. به عنوان نمونه تصمیم دولت انگلستان پیش از ایجاد جنگ جهانی دوم در مورد تغییر سوخت کشتی ها از زغال سنگ به نفت، نقش مهمی در برتری در این زمینه بسیاری از کارشناسان دریایی نیروهای متفقین داشت (هان، ۲۰۱۱). در نتیجه همین ارزش استراتژیک است که کشورهای غربی نفت را به عنوان یک «کالای استراتژیک» به حساب می آورند و حاضرند در صورت ضرورت از ابزار نظامی برای به دست آوردن آن استفاده کنند (کنر، ۲۰۰۸). همچنین به دلیل اهمیت نفت در تداوم نظام سرمایه داری است که کشورهای غربی مناطق و کشورهای نفت خیز را به عنوان مناطق و سه کشور با اهمیت استراتژیک ارزیابی میکنند (کاریج، ۲۰۱۰).

دیپلماسی

دیپلماسی استفاده از گفتگو، مذاکره و نمایندگی در روابط بین الملل است. سفارتخانه ها و کنسولگری هایی که کشوری در خارج از کشور مستقر می کند، مولفه های اصلی زیرساخت های دیپلماتیک هستند (روفینی، ۲۰۱۷).

کنوانسیون وین در مورد روابط دیپلماتیک (۱۹۶۴) وظایف اصلی مأموریت دیپلماتیک یک کشور فرستنده در یک کشور پذیرنده را چنین تعریف می کند: تعیین شرایط و تحولات در کشور پذیرنده و مذاکره با دولت دولت پذیرنده و سرانجام ارتقا روابط دوستانه و توسعه روابط اقتصادی، فرهنگی و علمی با کشور پذیرنده.

بنابراین کشورهای ملی از دیپلماسی در سطح دو جانبه (با یک کشور ملی دیگر)، در سطح منطقه (با سایر کشورهای ملی که دارای منافع هستند یا از نظر جغرافیایی در یک منطقه خاص واقع شده اند) یا در سطح جهانی به عنوان بخشی از دولت بین المللی استفاده می کنند. یا سازمانهای بین المللی (IGO)

دیپلماسی و انواع آن

دیپلماسی در اذهان عمومی، شامل روابط دو جانبه کشورها و یا مذاکرات سازمان

ملل می شود. براین اساس دیپلماسی در دو سطح دوجانبه یا بین المللی بیشتر شناخته شده است، ولی از نیمه دوم قرن بیستم نوع دیگری از مصادیق دیپلماسی مورد توجه قرار گرفته است که دیپلماسی منطقه ای نام دارد. دیپلماسی منطقه ای که در واقع فعالیتی بین المللی در سطحی میانه است، بیشتر در سازمان های منطقه ای متجلی میشود. در فضای دو قطبی جهان آن زمان، پیمان های منطقه ای شکل گرفتند که بیشتر مبنایی امنیتی داشتند. نمونه این پیمان ها «کومکن» در بلوک شرق و «اتحادیه ذغال سنگ» در اروپا بود که هرچند دو پیمان اقتصادی بودند ولی به شدت قطبی شده و سیاسی عمل میکردند. به این ترتیب، کشورها از آن زمان دریافتند که همکاری های منطقه ای تضمینی برای امنیت سیاسی و اقتصادی آنها باشد (شیخ عطار، ۱۳۸۹). پس از فروپاشی شوروی ظاهراً توجه به مبانی ایدئولوژیک در همکاریهای دوجانبه و چندجانبه کمرنگ تر شد و کسب منافع اقتصادی در دیپلماسی مبنا قرار گرفت. به عبارت دیگر توسعه اقتصادی و پیشرفت هدف اصلی بازیگران روابط بین الملل در نظر گرفته شد. دنیا به سرعت و با کمک ابزارهای ارتباطی به سمت توسعه روی آورد و به این نتیجه رسید که به این ترتیب تجارت و توسعه ایجاد می شود و توسعه امنیت را به همراه خواهد آورد. در این شرایط مصداق دیگری از دیپلماسی در اذهان مورد توجه قرار گرفت «دیپلماسی اقتصادی» خوانده می شود (نوپنز، ۲۰۱۴). دیپلماسی اقتصادی موضوعی است که اساساً در دوران پس از جنگ سرد و با گسترش فرآیند جهانی در چارچوب «فضای جریان ها» مطرح شده و امروزه به عنوان یکی از ابزارهای نوین، کارآمد و قدرتمند کنش در فضای بین الملل در کنار دیپلماسی سنتی قرار گرفته است. دیپلماسی اقتصادی در واقع روابط بین المللی را برای خدمت به تسریع همکاری های اقتصادی می خواهد و به معنای نقطه تلاقی دیپلماسی از یکسو و فعالیت های اقتصاد ملی و بین المللی از سوی دیگر است. دیپلماسی اقتصادی فصل مشترک بین منافع اقتصاد ملی و منافع سیاسی هر کشور در سطح بین المللی است. امروزه جهان شاهد افزایش نقش مبادلات بین المللی و کاهش نقش اقتصادهای ملی است که این امر خود بر اهمیت دیپلماسی اقتصادی می افزاید. از این رو می توان تصریح کرد، دیپلماسی اقتصادی به مجموعه ابزاری گفته می شود که برای ایجاد محیطی مناسب جهت رشد اقتصادی مورد استفاده قرار گیرد و این بحثی تقریباً جدید است (بدری، ۲۰۱۴). چگونگی ارتباط بین دستگاه دیپلماسی و انرژی برای کشورهای تولید کننده و صادر کننده عمده نفت همچون ایران از جایگاه ویژه ای برخوردار است. در چنین کشورهایی سیاست خارجی کشور می بایست در تعامل با مساله

نفت و انرژی باشد. بنابراین دیپلماسی انرژی به عنوان زیرشاخه های دیپلماسی اقتصادی، به کارگیری ابزار رابطه و مذاکره برای پیشبرد اهداف و سیاست های بین المللی بخش انرژی و انعقاد قراردادهای بین المللی مربوط به آن است. با توجه به نیاز جهان صنعتی به نفت و گاز و عدم امکان جایگزینی سوخت های تجدید پذیر مانند خورشیدی یا بادی در آینده نزدیک، دیپلماسی انرژی تبدیل به یکی از مهمترین و کارآمدترین ابزارهای اعمال قدرت در جهان امروز تبدیل شده است. دولت هایی که از مقادیر قابل توجه نفت و گاز بهره می برند این امکان را پیدا کرده اند که از نفت یا گاز استفاده سیاسی کنند (حسن تاش، ۱۳۸۹).

از دیپلماسی سنتی تا دیپلماسی نوین تعریف دیپلماسی

در متون تخصصی روابط بین الملل و سیاست خارجی می توان تعاریف متعددی را برای دیپلماسی سراغ گرفت که به دو دسته قابل تقسیم هستند. عده ای دیپلماسی را «عمل هدایت روابط میان دولت ها از طریق نمایندگان رسمی آن ها در داخل وخارج کشورها» تعریف می کنند. از این حیث باید دیپلماسی را نظام ارتباطات در جامعه بین الملل دانست که در چهارچوب آن دولت ها با یکدیگر تعامل دارند و روابط قاعده مند و پیچیده ای برقرار میکنند (بیریچ، ۲۰۰۱).

بر مبنای تعریف فوق، هدف دیپلماسی هدایت روابط بین کشورهای مستقل با وساطت نمایندگان منصوب آن ها و کارکرد عمده آن مدیریت روابط بین الملل به وسیله مذاکره است (ملیسان، ۲۰۰۵). عده ای دیگر دیپلماسی را «فن مدیریت تعامل با جهان خارج» (خانی، ۱۳۸۴: ۱۳۶) یا «هنر و فن اداره سیاست خارجی، تنظیم روابط بین المللی و حل و فصل اختلافات بین المللی از شیوه های مسالمت آمیز» (هادیان و احدی، ۱۳۸۸: ۸۸) دانسته اند.

از بررسی این تعاریف چنین استنباط می شود که دو برداشت و تلقی متفاوت از دیپلماسی وجود دارد: دیپلماسی به مثابه فرایند روابط و دیپلماسی به مثابه فن یا هنر (ابزار). براین وایت با درک درست این تفاوت معتقد است که می توان از دو منظر کلان و خرد به دیپلماسی نگریست و به تعریف آن پرداخت. از منظر کلان (چشم انداز سیاست جهانی) دیپلماسی عبارت است از فرایند ارتباطات میان کنشگران بین المللی برای حل و فصل کشمکش ها و منازعات جهانی از طریق گفتگو و مذاکره با هدف جلوگیری از وقوع جنگ. از این منظر، دیپلماسی به اشکالی از

تعاملات همکاری جویانه دولت‌ها اشاره دارد که با هدف مدیریت و استقرار نظم در نظام جهانی و جلوگیری از تبدیل کشمکش‌ها به جنگ صورت می‌گیرد.

اما از منظر خرد (چشم انداز سیاست خارجی) دیپلماسی به عنوان یک ابزار در اختیار دولت‌ها در کنار دیگر ابزارها مانند نیروی نظامی تعریف می‌شود که در راستای تحقق اهداف سیاست خارجی کنشگران بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرد (وایت، ۲۰۱).

دیپلماسی سنتی

دیپلماسی سنتی همانا روابط دولت با دولت (G2G) است و اگر می‌خواستیم آن را به تصویر بکشیم، عکس کاندولیزا رایس وزیر امور خارجه آمریکا بود که پشت میزی روبروی وزیر امور خارجه یک دولت - ملت دیگر نشسته است (اسنو، ۲۰۰۹). این جمله کوتاه نانسی اسنو می‌تواند حُسن مطلعی برای ورود به بحث دیپلماسی سنتی باشد. ویژگی اساسی دیپلماسی سنتی که از بدو شکل‌گیری روابط بین‌الملل تا کنون همچنان پابرجا مانده، ساختار دولت محور آن است.

دیپلماسی سنتی از آغاز میان دولت‌های مدرن (دولت - ملت‌ها) جریان داشت که البته معمولاً به صورت غیرمستقیم و توسط هیئت‌های دیپلماتیک به نمایندگی از دولت‌های متبوع انجام می‌گرفت. یعنی از آن جایی که رهبران سیاسی (معمولاً پادشاهان) به دلیل بُعد مسافات جغرافیایی نمی‌توانستند مستقیماً با یکدیگر مذاکره کنند، لاجرم دیپلمات‌ها به نیابت از آن‌ها جهت انجام این مهم به خارج از مرزها اعزام می‌شدند. دیپلماسی سنتی در آغاز راه فرایندی دوجانبه و مخفیانه داشت. به عبارت دیگر تعاملات دیپلماتیک اغلب میان نمایندگان دو کشور و پشت درهای بسته انجام می‌گرفت زیرا از یک سو به دلیل محدودیت دامنه روابط بین‌الملل و بسیط بودن ساختار پیوندهای کنشگران، مذاکرات دوجانبه برای تأمین نیازهای دولت‌ها کفایت می‌کرد و از سوی دیگر به دلیل فقدان مجاری ارتباطی و اطلاعاتی پیشرفته، امکان مخفی نگاه داشتن محتوای مذاکرات برای طرفین فراهم بود.

در همین راستا بود که ناپلئون بناپارت می‌گفت: «اولین خصوصیت یک دیپلمات این است که می‌تواند سکوت اختیار کند» (گنجی دوست، ۱۳۸۷: ۱۸۹). دستور کار دیپلماسی سنتی نیز عمدتاً حول محور دغدغه‌ها و جاه‌طلبی‌های شخصی پادشاهان و دولتمردان می‌گردید چرا که عرصه دیپلماسی و سیاست خارجی، قلمرو تخصصی و انحصاری سیاسیون طراز اول به شمار می‌آمد و لذا مذاکرات دیپلماتیک

بیش تر بر سر موضوعات سیاست عالی از قبیل جنگ، صلح و امنیت جریان داشت (وایت، ۲۰۰۱).

در نیمه اول قرن بیستم متعاقب تحولات عمیقی که محیط بین الملل تدریجاً طی چند سده شاهد آن بود، دیپلماسی سنتی نیز رفته رفته از حیث ساختار، فرایند و دستور کار دستخوش دگرگونی هایی شد و نسخه جدیدی از آن رونمایی گردید. در این فضای جدید ساختار دولت محور دیپلماسی پا برجا ماند و دولت ها همچنان کنشگران اصلی و محور تعاملات دیپلماتیک محسوب می شدند اما در حال از دست دادن جایگاه انحصاری و بلامنازع خود به دلیل ورود پرشتاب کنشگران نوظهور از جمله سازمان های بین الدولی (با عضویت دولت ها مانند جامعه ملل یا سازمان ملل متحد) و سازمان های غیردولتی (با عضویت افراد و گروه های خصوصی) به صحنه روابط بین الملل بودند. بدین ترتیب دیگر نمی شد دولت ها را تنها کنشگران دخیل در امر دیپلماسی قلمداد کرد (وایت ۲۰۰۱) همچنین متأثر از پیچیدگی های محیط بین الملل جدید و به دلیل افزایش شمار کنشگران غیردولتی، دیپلماسی از بساطت سابق خارج شد و فرایندی پیچیده یافت به طوری که در کنار دیپلماسی دوجانبه، انواع دیپلماسی های چند جانبه خصوصاً در چهارچوب سازمان های بین المللی پدیدار و کنشگران بیشتر و متفاوتی در این فرایند دخیل شدند. چند جانبه شدن مذاکرات عملاً موجب شد تا ویژگی مخفیانه بودن دیپلماسی سنتی منتفی گردد زیرا با گسترش و گشودگی مجاری گردش اطلاعات، پنهان نگاه داشتن محتوای نشست های دیپلماتیک به سهولت میسر نبود؛ لذا دیپلماسی های جدید در قرن بیستم صورت بازتر و آشکارتری پیدا کردند.

به علاوه نباید نقش تعهد دولت های مردم سالار به شفافیت و پاسخگویی در برابر افکار عمومی را در افزایش میزان گشودگی دیپلماسی از یاد برد. شرایط جدید همچنین به کاهش خودمختاری دیپلمات ها انجامید چراکه در بسیاری از موارد دولتمردان طراز اول با کنار زدن نمایندگان دیپلماتیک شخصاً به طور مستقیم و در قالب «دیپلماسی سران» پیرامون مسائل مهم جهانی به بحث و تبادل نظر می پرداختند (وایت، ۲۰۰۱).

از سوی دیگر دستور کار دیپلماسی نیز گسترش چشمگیری یافت تا علاوه بر صرف موضوعات سیاسی و امنیتی، دربرگیرنده طیف وسیعی از موضوعات سیاست دانی با درون مایه رفاهی، اقتصادی و اجتماعی باشد. تغییر کارکردی دولت های مدرن از

«دولت های نگهبان شب» که تنها مسئول تأمین امنیت فیزیکی اتباع خود بودند به «دولت های رفاهی» را که مسئولیت بیش تری در قبال رفاه اجتماعی و اقتصادی اتباع داشتند، می توان در امر گسترده شدن دستورکار دیپلماسی در قرن بیستم منشأ اثر دانست (وایت، ۲۰۰۱)

دیپلماسی عمومی

دیپلماسی عمومی، از یک منظر قابل تقسیم به دو گونه «دیپلماسی عمومی سنتی» و «دیپلماسی عمومی نوین» است که مقصود از دیپلماسی عمومی سنتی، الگوی سلسله مراتبی دولت محور است و در آن از ابزارهای رسانه ای چاپی و صوتی- تصویری استفاده میشود (پور حسن، ۱۳۹۰، ص ۱۳۷)؛ اما دیپلماسی عمومی نوین، شیوهای نوین در شکل دهی به یک محیط مناسب به همراه اثرگذاری بر گفتمان ها، هویت ها و رفتارهای کنشگران فضای بین المللی با هدف ارتقاء سطح کارآمدی دستگاه دیپلماسی یک کشور میباشد که در این کار ویژه، رسانه های نوین جهانی رسالت ویژه ای را عهده دارند. این دیپلماسی که در آن بازیگران متعددی به ایفای نقش می پردازند، علاوه بر دولت ها مخاطبینی نظیر کنشگران فراملی و فروملی را در خود جای میدهد و ترکیبی از تحولات فناوری، ایده های جدید، توانایی های شبکه ای، بازیگران غیردولتی و روابط پویا با جامعه مدنی جهانی می باشد. کاربست آن نیز باعث افزایش قدرت نرم یک کشور و توسعه نفوذ آن در عرصه جهانی می شود. (سجاد پوروحیدی: ۱۳۹۰، ص ۸-۷) «میلسن» نیز کار ویژه دیپلماسی عمومی نوین را به عنوان یک راهبرد هدفمند و ویژه، ایجاد تصویری مثبت از یک کشور در نزد افکار عمومی خارجی میداند (میلسن، ۲۰۰۵). در واقع دیپلماسی عمومی نوین، ابزار بسیج منابع قدرت نرم نظیر فرهنگ، نهادها و ارزش های سیاسی در راستای تحقق اهداف بازیگران بین المللی است و بیشینه شدن تولید قدرت نرم در گرو جذابیت هر چه بیشتر این منابع فرهنگی است (نی، ۲۰۰۸). این تعریف از دیپلماسی عمومی، بنابر نظر فؤاد ایزدی، میتواند انواع دیگر دیپلماسی هایی که در زیر اشاره شده است را در برگیرد (مصاحبه شخصی با فؤاد ایزدی، ۱۳۹۷/۵/۶)

نتیجه گیری

وجود ذخایر زیرزمینی به خصوص منابع انرژی فسیلی که به مثابه سوخت اقتصاد صنعتی جهان امروز است برای هر دولت- ملت یا واحدی در نظام بین الملل یک نقطه اتکا و یک ابزار چانه زنی و اعمال قدرت در عرصه رقابت جهانی است. با توجه به نیاز جهان صنعتی به نفت و عدم امکان جایگزینی سوخت های تجدیدپذیر

مانند خورشیدی یا بادی در آینده نزدیک، دیپلماسی انرژی تبدیل به یکی از مهم ترین و کارآمدترین ابزارهای اعمال قدرت در جهان امروز تبدیل شده است. دولت‌هایی که از مقادیر قابل توجه نفت بهره می‌برند این امکان را پیدا کرده‌اند که از نفت استفاده سیاسی کنند. به عبارت بهتر امروزه نفت یک کالای اقتصادی صرف نیست بلکه با قرار گرفتن مساله انرژی در دستور کار دستگاه دیپلماسی کشورها، نفت به یکی از کارآمدترین ابزارها سیاسی در عرصه روابط میان کشورها تبدیل شده است (آژانس بین المللی، ۲۰۱۰).

منابع

۱. احمدی، سید عباس و موسوی، الهام سادات (۱۳۸۵). «نقش انرژی فسیلی در ژئوپلیتیک جهانی انرژی»، راهبرد یاس، شماره ۷
۲. پور حسن، ناصر (۱۳۹۰)، دیپلماسی عمومی نوین و دفاع همه‌جانبه، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال نهم، شماره ۳۳. تابستان ۹
۳. جعفری محمدحسین، امین‌پور، رضا (۱۳۹۶). مجموعه مقالات حقوق نفت، قطع وزیری، ناشر دانشگاه آزاد اسلامی یزد، صفحه ۵. نوبت چاپ: ۱
۴. حسن تاش، سیدغلامحسین. (۱۳۸۹). نفت، سیاست خارجی و دیپلماسی، در نفت و سیاست خارجی، زیر نظر محمود واعظی، تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی
۵. خانی، محمدحسن. (۱۳۸۴). «دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها». دو فصلنامه دانش سیاسی، دوره اول، شماره ۲.
۶. سیمبر، رضا و ارسلان قربانی. (۱۳۸۸). «دیپلماسی نوین در روابط خارجی: رویکردها و ابزارهای متغیر». فصلنامه روابط خارجی. دوره اول، شماره ۴.
۷. سجادی‌پور، سیدمحمدکاظم و موسی‌الرضا وحیدی. (۱۳۹۰). «دیپلماسی عمومی نوین: چهارچوب‌های مفهومی و عملیاتی». فصلنامه سیاست دانشگاه تهران. دوره ۴۱، شماره ۴.
۸. سجادی‌پور، محمدکاظم؛ وحیدی، موسی‌الرضا (۱۳۹۰)، دیپلماسی عمومی نوین؛ چارچوب‌های مفهومی و عملیاتی، فصلنامه سیاست دانشگاه تهران، شماره ۲۰ زمستان ۹۰.
۹. شیخ عطار، علیرضا. (۱۳۸۹). «همراهی دیپلماسی و اقتصاد؛ جایگاه دیپلماسی اقتصادی در همکاری‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران»، همشهری دیپلماتیک
۱۰. گنجی دوست، محمد. (۱۳۸۷). «تحولات دیپلماسی در عصر اطلاعات». فصلنامه سیاست دانشگاه تهران. دوره ۳۸، شماره ۱

۱۱. هادیان، ناصر و افسانه احدی. (۱۳۸۸). «جایگاه مفهومی دیپلماسی عمومی». فصلنامه روابط خارجی. دوره اول، شماره ۳.
12. Badri Prasad Shrestha, (2014). **Enhancing Economic Diplomacy**, available [http://www.mofa.gov.up/Economic Diplomacy.pdf](http://www.mofa.gov.up/Economic%20Diplomacy.pdf).
13. Berridge, G. R. & Alan James. (2001). **A Dictionary of Diplomacy**. New York: Palgrave MacMillan
14. Campbell, C.J. (2011). "**The Assessment and Importance of Oil Depletion**", Paper presented at the International Workshop on Oil Depletion, Uppsala University, Sweden, at: geology.uprm.edu/Morelock/pdfdoc/Oildepl.pdf
15. Hahn, P.L. (2011). **Crisis and Crossfire: The United States and the Middle East since 1945**, Washington, D.C.: Potomac Books.
16. Kraig, Michael (2010). "**Forging a New Security Order for the Persian Gulf**", Middle East Policy Council Journal, Vol. XIII, No. 1.
17. Nopens, Patrick (2013). "**Geopolitical Shifts in the Eastern Mediterranean**", Security Policy Brief, No. 43.
18. Melissen, Jan, (2005). **The New Public Diplomacy : Soft Power in International Relation**. New York : Palgrave Mac Millan.
19. Melissen, Jan. (2005). "**The New Public Diplomacy: Between Theory and Practice**", in Jan Melissen (Ed.). *The New Public Diplomacy: Soft Power in International Relations*. New York: Palgrave MacMilla
20. Nye, JR, Joseph S., (2008). **Public Diplomacy and Soft Power** , *The ANNALS of American Academy of Political and Social Science*, Vol616, No1.
21. Pierre-Bruno Ruffini, 2020, **Conceptualizing science diplomacy in the practitioner-driven literature: a critical review**
22. Pierre-Bruno Ruffini, 2017, **Science and Diplomacy**
23. Snow, Nancy. (2009). "**Rethinking Public Diplomacy**", in Nancy Snow and Philip- M. Taylor (Eds.). *Routledge Handbook of Public*

Diplomacy, London & New York: Routledge

24. White, Brian. (2001). "**Diplomacy**", in John Baylis and Steve Smith (Eds.), *The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations*. Oxford: Oxford University Press.

25. Youngquist, Walter (2009). "**The Post-Petroleum Paradigm and Population, Population and Environment**", *A Journal of Interdisciplinary Studies*, Vol. 20.

بررسی معنایی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

ابوالفضل خرم روز، دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی

عرفان شوردزی، دانشجوی کارشناسی حقوق

چکیده

جمهوری اسلامی ایران، به عنوان یکی از قدرت‌های منطقه‌ای در منطقه غرب آسیا، نقش مهمی را در تحولات این منطقه و فضای نظام بین الملل ایفا می‌کند. ایران پس از وقوع انقلاب ۵۷ با جهشی ناگهانی در ساختار روابط خارجی خود مواجه شد. این جهش و تغییر ناگهانی بر تمامی جنبه‌های مادی و معنوی سیاست خارجی این کشور تاثیر شگرفی نهاد. به طوری که از کشوری سکولار و کمپرادور به کشوری مستقل و اسلامی با ویژگی‌های ضدامپریالیستی تبدیل شد. نمی‌توان سیاست خارجی ج.ا.ایران را بدون در نظر گرفتن ساختار نگرش و عملکردی منطقه‌ای این کشور توضیح داد. بنابراین در راستای این تحقیق سوال ما این است که، جمهوری اسلامی اساساً بر مبنای چه منطق و اصولی در سیاست خارجی خود دست به عمل می‌زند؟

فرضیه‌ای که برای این سوال در نظر گرفته شده این است که جمهوری اسلامی بر مبنای و منطق عملگرایی و ایدئولوژیکی به طور نوسانی سیاست خارجی خود را تنظیم نموده است و منطبق با این دو مولفه دست به فعالیت می‌زند.

واژگان کلیدی: جمهوری اسلامی ایران، غرب آسیا، ضدامپریالیسم، مولفه عملگرایی، مولفه ایدئولوژیکی

ابتدا لازم است مفهوم سیاست خارجی را از سیاست بین الملل منتزع کنیم. سیاست خارجی به مجموعه عملکردهای یک کشور در نظام بین المللی جهت تامین منافع آن کشور اطلاق می شود؛ ولی سیاست بین الملل منطق ارتباطی و تعاملی کشورها با یکدیگر را شکل می دهد. می توانیم بگوییم که ج.ا.ایران رویکرد متفاوتی نسبت به سایرین در ارتباط با سیاست خارجی خود با توجه به مولفه های یاد شده به کار گرفته است. علاوه بر این عنصر مصلحت گرایی نیز در سیاست خارجی ایران نقش موثری ایفا می کند تا جایی که می شود گفت این عنصر هدایت کننده سیاست خارجی و حتی داخلی ایران بوده است. منطق روابط بین الملل ایجاب می کند که مقدماتا به رویکرد معنایی سیاست خارجی ایران نیز پردازیم. به زعم نگارنده می توان سیاست خارجی ایران را بر اساس واقع گرایی و منطق بقا و قدرت تحلیل کرد. ایران از نظر جغرافیایی در شاهراه جهان قرار گرفته و دو نقطه از نقاط استراتژیکی جهان را نیز دارا می باشد. بنابراین باید نوع سیاست خارجی به گونه ای بر منطق بقا و قدرت که از مولفه های رئالیسم مورگنتایی هستند منطبق باشد. فرصت کوتاه این مقال اجازه بسط بیشتر نمی دهد؛ لذا در متن اصلی به شرح آنچه در چکیده و مقدمه آمد می پردازیم.

معنا در سیاست خارجی ج.ا.ایران

باید برای روشننگری بیشتر به این منظور پردازیم که مقصود از معنا در سیاست خارجی چیست؟ هر سیاست خارجی طبعا مولفه های مادی و معنایی خود را دارد. منتها در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران معنا نقش مهمتری ایفا می کند. معنا به تمامی مولفه ها و عناصری گفته می شود که هدایتگر سیاست خارجی در مسیر اهداف بعضا و کثرتا آرمانی هستند. در سیاست خارجی کشور ایران، این مولفه ها همان ایدئولوژی، عملگرایی، مصلحت گرایی، منزلت طلبی، ضدهژمون و امپریالیسم گرایی و ... است. ایران اسلامی با داشتن جهت گیری انقلابی خود طبیعتا بر سر راه سیاست خارجی موانعی را می یابد که مهمترین آن ساختار نظام بین الملل است. ایران پسا انقلاب با نفی ساختارهای موجود و ظالمانه خواندن آنها، در پی پایه ریزی ساختار مد نظر خود در نظام منطقه ای و بین المللی برآمد. در اوایل انقلاب شور و جهت رادیکالیستی به خصوصی را در سیاست خارجی مشاهده می کردیم که با گذشت زمان و تغییر جهت (جهان اسلام گرایی) به (مرکز و ام القری گرایی) این رویکردها تعدیل شد و ایران با وجود انزجار از ساختار بین المللی به

پذیرش انتقادی آن روی آورد. لازم است که اینجا به شرح مسئله‌ی ایدئولوژی‌گرایی و عملگرایی ج.ا.ایران پردازیم. ایدئولوژی یکی از شاخصه‌های اصلی دولت‌های انقلابی است که از آن برای مشروعیت‌زایی و محکم ساختن پایه‌های ساختاری و مردمی خود استفاده می‌کنند. در جمهوری اسلامی نیز این امر صادق است؛ منتها اینکه این ایدئولوژی اسلامی است و براساس متن و مفاهیم اسلامی شکل گرفته است. از مهمترین مفاهیمی که از متن این ایدئولوژی خارج شده‌اند می‌توان به استقلال‌طلبی، بین‌المللی‌گرایی اسلامی، جهان‌گستری اسلامی و ضدهژمون‌گرایی اشاره کرد. در باب استقلال‌طلبی و ضدهژمون‌گرایی باید گفت که این عناصر در منافع فقهی اسلام ریشه دارند و از قاعده معروف نفی سیل ناشی می‌شوند. بر اساس این قاعده مسلمانان نه سلطه‌ای بر کسی روا می‌دارند و نه برعکس. در رابطه با جهان‌گستری و بین‌المللی‌گرایی اسلامی نیز با می‌توان به منابع دینی اشاره کرد که وحدت جهان اسلام و مسلمانان را با هم به شدت توصیه کرده‌اند. لذا از این منظر می‌توان فهمید که آرمان دفاع از مظلوم یا در مطالعه‌ای موردی مثلاً فلسطین از کجا در سیاست خارجی ایران اسلامی واقع شده است. دهشیری معتقد است که سیاست خارجی ایران در طیف عملگرایی و ایدئولوژیکی در نوسان است. به گونه‌ای که اصل را به مسائل و منافع فراملی می‌دهد؛ منتها وقتی که منافع ملی مانعی بر سر راهشان ایجاد می‌شود؛ جمهوری اسلامی به سمت و سوی عملگرایی جهت پیدا می‌کند. البته این عملگرایی نه به صورت راهبردی و استراتژیکی بلکه به صورت تاکتیکی و موقتی. ایران برخلاف دولت ملی که بر مبنای ایدئولوژی ملی‌گرایی استوار است؛ برپایه‌ی ایدئولوژی اسلامی برقرار است که نتیجتاً مهمترین کارویژه آن حفظ دیانت و تعهد و عمل به آرمان‌ها و ارزش‌های اسلامی است. در آخرین بخش لازم است به مفهوم مسئله مصلحت نیز پردازیم. مصلحت را همان اول هدایت کننده سیاست خارجی دانستیم. مفهوم مصلحت هم شامل منافع مادی و هم معنوی می‌شود؛ لکن گاهی تاثیر بخش معنوی آن بیشتر و پررنگ تر است. مصلحت آن چیز است که در وقت ضرورت ایجاب می‌کند دست از اقدامی بکشیم یا به اقدامی مبادرت بورزیم زیرا در غیر این صورت دچار زیان مادی یا معنوی می‌شویم. جمهوری اسلامی در تمامی سطوح تصمیم‌گیری خود چه در داخل و چه در خارج این اصل را مد نظر قرار داده است.

جمهوری اسلامی ایران، بازیگری عقلانی و رئالیست

جمهوری اسلامی با توجه به جایگاه جهانی که دارد؛ همواره باید براساس

عقلانیت و واقع‌گرایی به مسائل بنگرد و می‌شود ادعا کرد که در مدت اخیر این امر محقق شده است. موقعیت خاص خاورمیانه مستلزم مصلحت‌گرایی، کنش عقلانی و عملگرایی توأمان است. البته سیاست خارجی ج.ا.ایران عاری از ایراد نیست. ایرادی که می‌توان به این سیاست خارجی داشت این است که در بطن خود دچار بی‌برنامگی و شاید تشتت آرا است. ابراهیم متقی این امر را به موضوع مدرنیته ربط می‌دهد. ایشان اظهار می‌کنند که موضوع مدرنیته و نگاه متفاوت به آن در ساختار جمهوری اسلامی ایران در عرصه سیاست خارجی سبب شده تا با وجود اهداف مشترک در نحوه تحقق این اهداف اختلاف نظر وجود داشته باشد. این امر به ماهیت توسعه ناموزون ایران بازمی‌گردد که از دوره پهلوی شروع شد و بر ساختارهای ج.ا. نیز اثر گذاشت. سیاست خارجی ایران همواره با دو چالش سنت و مدرنیته و دیگری نفوذ و قدرت گروه‌ها نسبت به مردم مواجه بوده است. نگاه خاصی که جمهوری اسلامی به دنیا دارد؛ که می‌توان گفت نشئت گرفته از همان تفکر ایدئولوژیکی و عملگرا بوده است؛ سیاست خارجی این کشور را به سمت ارتباط با کشورهای جهان سوم، فاصله گرفتن از کشورهای غربی و نگاه به داخل به ویژه در عرصه اقتصادی و نظامی رهنمود ساخته است. به عقیده کنت والتز نوواقع‌گرا سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس منطق بقا بنا نهاده شده است و نگرانی از تقویت توان نظامی آن ناشی از عدم درک و شناخت درست کشورها در عرصه بین‌المللی از یکدیگر است. البته این حرف والتز را به مثابه یک واقع‌گرا کاملاً می‌پذیریم. زیرا با نظامی مواجه هستیم که (حرف، حرف قدرتمند است). شاخصه‌ای که در ذیل این عنوان (واقع‌گرایی) می‌توانیم پردازش و تحلیل کنیم؛ سیاست ضدامپریالیستی ایران است. همواره جهان عرصه استثمار و بهره‌کشی بوده است. ایران نیز از قاعده استثمار بی‌بهره نبوده است. منتها وقتی که انقلاب اسلامی صورت گرفت و کشور تصمیم به باج‌ندادن گرفت؛ امپریالیسم شرق و غرب علیه آن صف آرایی کردند که پس از فروپاشی نظام دوقطبی و ظهور ایران به عنوان یک قطب منطقه‌ای این سیاست خود را برجسته‌تر نشان داده است. منطقه‌گرایی ایران در قالب گروه‌های مقاومت در کشورهای عراق، سوریه، لبنان، یمن و فلسطین تصدیق بر این ادعا است. منطق بقا ایجاب می‌کند که ایران برای حفظ منافع خود نقش اصلی را در منطقه ایفا کند؛ هرچند که جهت‌گیری‌ها و تبلیغات گسترده‌ای علیه ایران در طی این چهل و اندی سال توسط رسانه‌های خارجی صورت گرفته و سعی داشته‌اند ایرانیان را علیه حضور ایران در منطقه قرار دهند و می‌شود گفت

بخشی از جامعه نیز با این پروپاگاندا همراه شده است؛ لکن وقتی آمریکا ۷ تریلیون دلار در منطقه غرب آسیا خرج می‌کند و ایران با بودجه‌ای بسیار ناچیز منطقه را در اختیار دارد؛ خود می‌تواند گویای همه چیز باشد. برای تحکیم بحث لازم است ذکر کنیم که ناامنی استراتژیک یکی از دلایل تحرک ایران در منطقه است. حضور آمریکا در عراق و افغانستان، بی‌ثباتی نظام بین‌المللی و محیط امنیتی خاورمیانه تصمیم‌سازی در نظام سیاسی خاورمیانه را با مشکل مواجه ساخته است؛ لکن باید اعتراف کنیم که در نظامی که (دولت گرج است) منطقه‌گرایی و امنیت‌آفرینی آن به واسطه محور مقاومت بسیار معقول به نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری

در این مقال سعی شد در فرصت کوتاهی به شرح مسائل معنایی در ساختار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پردازیم. ذکر کردیم که ج.ا.ایران در امر سیاست خارجی در طیف ایدئولوژیکی و عملگرایی در نوسان است به طوری که هرگاه جبراً تعارضی در تأمین منافع صورت می‌گیرد به عملگرایی سوق پیدا می‌کند. همچنین مولفه‌هایی را مثل استقلال‌طلبی، ضد‌هژمون‌گرایی، بین‌المللی‌گرایی اسلامی و ... را نیز در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اشاره کردیم. ج.ا.ایران را کشوری دانستیم که براساس واقع‌گرایی و عنصر بقا و قدرت در عرصه‌ی منطقه و جهان فعالیت می‌کند؛ همچنین اشاره شد که در نگرش خاص انقلابی ایران چه تغییراتی در نظم نگرشی و ساختاری سیاست خارجی نسبت به جهان و منطقه بوجود آمد. به نظر نگارندگان می‌توان عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی در قرن بیست و یکم و دهه‌ی ۹۰ شمسی را براساس موارد ذکر شده تجزیه و تحلیل نمود.

منابع

ستوده، محمد (۱۳۹۸). الزامات سیاست خارجی ایران در بیانیه‌ی گام دوم
 سلیمانی، غلمعلی / دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۳). ابعاد معنایی و نهادی
 تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران
 احمدی‌خوی، امیررضا / متقی، ابراهیم / نیاکوئی، سیدامیر (۱۳۹۶). آرمان‌های راهبردی
 و عمل‌گرایی تاکتیکی در سیاست خاورمیانه‌ای ایران
 محمودی‌کیا، محمد / دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۸). نسبت عملگرایی و ایدئولوژی
 در سیاست خارجی ایران؛ رویکردی راهبردی یا تاکتیکی؟

جامعه‌شناسی سیاسی دهه ۹۰ ایران، رویکرد غرب‌گرایانه

فاطمه سادات باطنی، دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی

سارا رضوانی، دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی

چکیده

الگوی حکمرانی ولایت فقیه متأثر از تفکر اسلامی و در امتداد جهان بینی اسلامی است. این الگو قالب دارای محتوای یکسان با اولویت بندی متفاوت با توجه به مقتضیات را دارد. در اندیشه‌ی سیاسی اسلام، مسئله‌ی رهبری رکن اصلی اداره‌ی حکومت و در رأس هرم قدرت و سیاست قرار دارد.

سیاست‌های کلی نظام در همه‌ی عرصه‌های حکومتی از سوی مقام معظم رهبری به موجب بند اول از اصل ۱۱۰ قانون اساسی، تعیین میشود. در جمهوری اسلامی ایران، از ابتدای انقلاب تا کنون، مقام رهبری حمایت‌های خود را از دولتها در مسیر نیل به اهداف والا انقلاب ادامه داده‌اند. اما گفتمان‌های متفاوت برای نیل به اهداف این نظام و شخصیت‌های مختلف در عرصه سیاست سبب تفاوت‌هایی در اولویت بندی سیاسی، جهت گیری و به طبع نمود‌های متفاوتی در عرصه سیاست‌های داخلی و خارجی می‌شود. دو گفتمان کاملاً متفاوت در دهه اخیر باعث دگرگونی شرایط اجتماعی و سیاسی در تمام ابعاد شده است.

مقدمه:

حکمرانی مفهومی مرتبط با دولت، حاکمیت و حکومت است. در فرهنگ لغات فرماندهی، حکومت و حکومت داری معنی شده است با کنکاش در ریشه واژه حکمرانی، واژه Kubeman به معنی راهبری و هدایت قابل بازیابی است. در علوم سیاسی نیز حکمرانی رفتار یا شیوه حکمرانی و نیز اداره کردن تعریف شده است: حکمرانی مجموعه‌ای از روشهای فردی و نهادی، عمومی و خصوصی است که امور مشترک مردم را اداره میکند. حکمرانی فرایندی پیوسته است که از طریق آن منافع متضاد یا گوناگون را همساز میکند و اقدامی همکاری جویانه انتخاب میگردد.

باتوجه به سخnerانی رهبری مباحثی در دوره ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد و آقای روحانی مورد توجه ایشان بوده است به شرح ذیل می باشد:

عدالت:

مبحث عدالت اجتماعی به نظر رهبری، مهمترین موضوع در بحث سیاست داخلی می باشد. زیرا از شعارهای اولیه انقلاب اسلامی، عدالت و نه برابری برای همه افراد جامعه بود. درهمین راستا، تلاش هایی (سهام عدالت، خصوصی سازی و مسکن مهر و...) دولت نهم دوره اول احمدی نژاد (که با شعار عدالت محوری روی کار آمده بود، و بهترین فرصت برای تحقق این هدف بود به طوری که رهبری در این دوره ۳۸ بار از عدالت را در سخnerانی خود در دوره اول دولت نهم متذکر شدند. نکته جالب اینجاست که بیشترین تذکر و یادآوری در این زمینه در سال ۸۸ بود که حتی بیشتر از موضوع انتخابات در این سال بیان شد.

اشاره به موضوع عدالت اجتماعی در دوره روحانی، قابل قیاس به دوره احمدی نژاد نیست زیرا تنها ۶ بار به این موضوع پرداخته شده است. اما این به معنی کمتر اهمیت داشتن در این دوران نمی باشد زیرا به نظر میرسد که دغدغه های دیگر مثل پروژه غنی سازی اورانیوم و مذاکره با قدرت های بزرگ جهان، که روحانی در دوران نامزدی انتخابات وعده آن را داده بود، ذهن و تلاش رهبری را به خود معطوف کرده بوده است.

استفاده از جوانان و ظرفیت های جدید:

بیکاری در دوره اول احمدی نژاد، به نسبت کاهش داشته و اقتصاد به شکل عادی تری در حال پیشرفت بود. بااین وجود، رضایت نسبی بیشتری در میان مردم موج میزد ولی در دوره روحانی، به دلیل اینکه بیشتر تلاش خود را صرف سیاست خارجی

به طور عام و برجام به طور خاص نمودند، کمتر به مسئله اقتصاد و بیکاری توجه شده بود. به نظر میرسد رهبری جا را برای تذکر و صحبت در مورد جوانان خالی میبند و اشارات بیشتری را در دوره روحانی در مورد مسئله جوانان میدهد.

استقلال و عزت ملی:

این موضوع در عرصه انقلاب، از اصلی ترین موارد قابل بحث میباشد زیرا از شعارهای قابل فهم و اولیه انقلاب در میان مردم بود که منجر به انقلاب شد. در دوره احمدی نژاد برخوردهای فراوانی با جامعه بین الملل به وجود آمد بطوری که سخنرانی های تند در سازمان بین الملل و در کشورهای دیگر به عنوان مهمان و حتی نفی هلوکاست صورت گرفت.

بدین سان در دوره احمدی نژاد ۱۵ بار رهبری استقلال و عزت ملی را متذکر شدند اما در دوره روحانی این تذکره به ۱۱ بار تقلیل یافته است. که آن هم بیشتر در ارتباط با برنامه هستهای ایران و رابطه ما با دنیای خارج علی الخصوص ۱+۵ بوده میشود به عنوان هشدار حساسیت برای اعتلای بصیرت جامعه.

انتخابات:

در زمینه موضوع انتخابات نیز اصطلاحات خواست مردم و مردم سالاری دینی را در این مقوله قرار دادیم. انتخابات ریاست جمهوری به دلیل اینکه نمود و تبلیغات و حساسیت بیشتری در درون و خارج از کشور نظام بین الملل برخوردار است، در دید رهبری اهمیت بیشتری را دارد. به طوری که در دوره محمود احمدی نژاد توجه به انتخابات به ۲۶ بار میرسد.

سیاست خارجی و توسعه سیاسی:

در مورد مسائل داخلی و توسعه سیاسی، اصطلاحات وحدت ملی، انسجام ملی، اتحاد ملی، رشد ملی، رشد سیاسی، تعداد دفعاتی که رهبری در مورد صحبت کردند در دوره احمدی نژاد ۱۵ بار بوده به طوریکه در سال ۸۸ به اوج خود رسید. ولی در دوره روحانی تنها ۴ بار آن هم در سالهای ۹۳ و ۹۶ به این موضوع اشاره کردند. بدین ترتیب توسعه سیاسی دوره روحانی قابل مقایسه با دوره احمدی نژاد نمی باشد.

از لحاظ آماری، طبق موضوعات مطرح شده به غیر از موضوع انتخابات، تمام موضوعات مورد بحث در دوره احمدی نژاد خیلی بیشتر از دوره روحانی در بیانات رهبری خودنمایی کرده است.

طبق آمارهای به دست آمده، اهمیت و اولویت موضوعات مطرح شده در هر دوره به ترتیب زیر می باشد:

دوره احمدی نژاد:

۱. مسائل و روابط خارجی ۲. عدالت اجتماعی ۳. انتخابات ۴. استقلال و عزت ملی
۵. مسائل داخلی و توسعه سیاسی ۶. جوانان.

در دوره روحانی:

۱. مسائل و روابط خارجی ۲. انتخابات ۳. جوانان ۴. استقلال و عزت ملی ۵. عدالت
۶. مسائل داخلی و توسعه سیاسی

احمدی نژاد خود را مدافع مستضعفین و همچنین اصولگرا و آبادگران نامید و افزایش حقوق و دستمزدها به ویژه برای آموزگاران و کارمندان دولت کاهش فقر و مقابله با بیکاری و کمبود مسکن و دادن وام به زوجهای جوان عدالت برای توده ها به ویژه جبهه رفتگان و از همه قاطعانه تراز میان بردن فساد که از نظر بسیاری بدنه سیاسی کشور را در معرض خطر قرار داده بود وعده داد. احمدی نژاد با ویژگی های شخصیتی که داشت باعث جذب توده ها به سمت خود شد ساده زیستی وی که در پوشش، ماشین، خانه، چهره و رفتار آن تجلی می کرد باعث شد مردم وی را فردی از جنس خود بدانند وی به عنوان نماینده فقرا منتقد شرایط موجود و در مقابل هاشمی رفسنجانی به عنوان فردی مطرح می گردد که خواهان حفظ شرایط موجود است. این گفتمان برخورد امنیتی با نهادهای مدنی را اتخاذ نمود برای مثال در این دوره در سال ۸۵ تعدادی از فعالان تجمع اعتراضی کمپین یک میلیون امضا که برای تغییر قوانین به نفع زنان تلاش می کرد توسط پلیس دستگیر و زندانی شد. طی سالهای ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ مرکز دفاع از حقوق بشر به ریاست شیرین عبادی به اتهام تبلیغ علیه نظام بسته شد و برخی از حقوقدانان چون ابدال فاتح سلطانی دستگیر شدند برخوردهای امنیتی با نهادهای مدنی بعد از انتخابات سال ۱۳۸۸ و آشوب های متعاقب آن بود.

بررسی روند سیاسی ایران در سال ۱۳۸۸ حاکی از حضور توده وار نیروهای اجتماعی مختلف با علایق متنوع بوده که خود هم زمینه کشمکش بین نیروهای اجتماعی و هم تقابل با ساختار سیاسی را ایجاد کرد بدون شک عوامل چون بازدارندگی های جدی قانونی و شبه قانونی ساختاری بر سرگردش نخبگان بد کارکردی قوای سه گانه و نا کارکردی واقعی دستگاه نظارتی و بی طرف بودن برخی نهادهای ناظر داور

مجری عدم پاسخگویی شفاف نهادهای مسئول رویکرد مضیق نسبت به حقوق ملت و حقوق دولت همه نشان از توده وار بودن جامعه دارد که بر منازعه سیاسی پس از انتخابات تاثیر گذاشته بود.

حوزه سیاست خارجی: در حوزه سیاست خارجی درصد برجسته سازی موضوع هسته‌ای برآمد افزایش تنش بر سر موضوع هسته‌ای میان ایران و غرب منجر به اعمال فشارهای سیاسی و اقتصادی از سوی غرب بر ایران شد افزایش تحریم‌های بین‌المللی و مشکلات اقتصادی ناشی از آن موجب شد گفتمان‌های رقیب اصولگرایی انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ فرصت مناسبی برای به حاشیه راندن گفتمان هسته‌ای اصولگرایان قلمداد کنند.

سه‌میه بندی جنسیتی در کنار جریان حذف جنسیتی به عنوان دو بازوی اصلی سیاست‌های تبعیضی جنسی در سال ۹۱ به اوج خود رسید ۳۶ دانشگاه کشور دختران را در ۷۷ رشته تحصیلی نپذیرفتند این گفتمان در لایحه برنامه پنجم توسعه نیز با تاکید بر تحکیم نهاد خانواده برای زنان ۱۰۵۰ همسری و مادری را تعریف کرده و بر حضور بانوان در خانه تاکید می‌کند تا جایی که برای تحقق آن کاهش ساعت کاری زنان را مطرح نمود تا به این ترتیب حضور بانوان را در جامعه در جمع خانواده پررنگ‌تر نماید همچنین دستگاه‌های اجرایی را موظف به اجرای طرح جامع عفاف و حجاب و متناسب سازی محیط خدمتی با اقتضائات جامعه اسلامی می‌کند و بر این اساس اشتغال خانگی و دورکاری زنان را به عنوان برنامه‌هایی در جهت حفظ بنیان خانواده به اخلاق در جامعه و همچنین رقیب الگوی اشتغال تمام وقت معرفی می‌کند.

وضعیت وخیم اقتصادی و فضای بسته سیاسی خصوصاً جریان‌ات سال ۸۸، تقابل با غرب در سیاست خارجی، پرونده هسته‌ای و فضای فرهنگی از نوع دهه شصت موجب شد که در یازدهمین انتخابات ریاست جمهوری در سال ۹۲ حسن روحانی با استفاده از قدرت سخنوری حمایت معنوی شخصیت‌های مرجع سیاسی همچون هاشمی رفسنجانی همراهی برخی جریان‌های وابسته به اصولگرایان سنتی و میانه رو از گفتمان اعتدال و اجماع در جریان‌های سیاسی حامی گفتمان اعتدال بر رقیبان خود شوند. گفتمان اعتدال در دولت روحانی بر تعریف نئولیبرالی خصوصاً با رویکرد نهاد گرایانه و نئوکینزی از عدالت استوار است دولت روحانی رشد و توسعه اقتصادی و گشایش در جامعه را منوط به حل مهم‌ترین مشکل سیاست خارجی یعنی پرونده هسته‌ای و رفع تحریم‌ها نمود.

در این دوره جامعه ایران در وضعیتی است که توانسته از جامعه توده‌ای فاصله بیشتری بگیرد و جریان اصلاحات سیاسی را در دستور کار خود قرار دهد که این امر به دو بخش تقسیم می‌شود یک بخش سازمان یافته: چون نمایندگان شاخص اصلاح طلبان در مجلس احزاب سیاسی و غیره. پویشی و جنبشی یعنی عده زیادی از مردم که به اصلاحات علاقه مند هستند ولی در تشکلهای اصلاح طلبی سازماندهی نشده اند و به دلیل علاقه شان در فرصتهای ممکن به دعوت اصلاح طلبان پاسخ دهند.

در دوازدهمین انتخابات ریاست جمهوری در سال ۹۶ حسن روحانی توانست در مقابل رقیب اصولگرای خود ابراهیم رئیسی ۵۷ و چهاردهم درصد آرا را کسب کند. همین پیروزی موجب واکنشهای تردید آمیزی از سوی رقیب گردید و برخی ها با مستمسک قرار دادن سخنان رهبری در ۱۷ خرداد خطاب به گروهی از دانشجویان مبنی بر اینکه هر کجا فرماندهی مرکزی دچار اختلال شد شما آتش به اختیار هستید دست به اقدامات تنش آفرینی زدند چنانکه در راهپیمایی روز قدس در دوم تیر ۹۶ تعدادی از تندروهای خودسر علیه رئیس جمهور و معاون اول وی و علی مطهری نایب رئیس مجلس شعارهای اهانت آمیزای دادند.

دولت یازدهم به پرداخت یارانه نقدی دولت قبلی ادامه داد اما راهبرد مشخصی برای بهبود توزیع درآمد اتخاذ نگردید طرح مسکن اجتماعی به سرانجام نرسید و همچنین افزایش مجدد صادرات نفت برای رسیدن به حدود ۲ میلیون بشکه عامل اصلی افزایش رشد اقتصادی در سال ۹۵ بود.

در حوزه سیاسی روحانی از ابتدای ورود به انتخابات ریاست جمهوری آزادی زندانیان سیاسی از جمله رفع حصر سران جنبش سبز را وعده داد اما بعد از مدت ها در بهمن ۹۴ اندک زمانی بعد از رفع تحریم ها سخنگوی دولت در پاسخ به سوالی پیرامون رفع حصر گفت به اندازه وسع خود موضوعات را پیگیری کرده و حتی در پاره ای موارد بیش از حد خود پیگیر بوده ولی ما تصمیم گیر نهایی در این زمینه نیستیم بنابراین گفتمان اعتدال و توسعه هرچند توانست با یاری نیروها و سازمان های جامعه مدنی موفقیت های چشمگیری را در دهمین انتخابات مجلس و پنجمین انتخابات شوراهای شهر و روستا و دوازدهمین انتخابات ریاست جمهوری در اردیبهشت ۹۶ به دست آورد اما به تدریج احساس می شود که کارآمدی این گفتمان در پاسخگویی به مطالبات اجتماعی مانند رفع حصر، جلوگیری از نقض

برجام به عنوان مهمترین دستاورد این گفتمان در حوزه سیاسی و رفع مشکل بیکاری و رکود در حوزه اقتصادی محل تردید است.

با رسیدن روحانی به قدرت و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران خود را نیازمند به تنش زدایی و بهبود روابط با همسایگان احساس کرد از نظر دکترو روحانی تنها تنش زدایی و صلح است که می تواند منافع ملی جمهوری اسلامی ایران را تامین کند. سیاست خارجی روحانی خواستار گفتمان اعتدال بود این رویکرد همچون رویکرد خاتمی در عرصه سیاست خارجی می خواهد تا ضمن عنایت به حفظ امنیت ملی، ارتقای جایگاه کشور و نیل به پیشرفت فراگیر بلندمدت، ایران را از رویارویی به سوی گفت و گو، تعامل سازنده و تفاهم هدایت کند. تجربه ۳۵ ساله جمهوری اسلامی ایران نشان دهنده تحول گفتمانی در سیاست خارجی است با حاکمیت هریک از این گفتمان ها راهبرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دچار تغییر و تحول شده است.

گفتمان سیاست خارجی دولت یازدهم را اعتدال و اعتدالگرایی می شود نامید که در قالب گفتمان کلانی اسلامگرایی تعریف می شود. سیاست خارجی دولت روحانی از حالت واکنش و موضعی بیرون و به کنشگری در تعاملات منطقه ای و جهانی روی آورده است. یکی از شعارهای روحانی تعامل سازنده با جهان بوده است که نقش مهمی در پیشی گرفتن ایشان در مبارزه انتخاباتی داشت.

عصاره و چکیده سیاست خارجی آقای روحانی در بخش های مختلف کتاب ایشان تحت عنوان امنیت ملی و دیپلماسی هسته ای مطرح شده است آقای روحانی در کتاب خود از تعامل سازنده با جهان منافع مشترک و احترام به سایر کشورها و سازمان های بین المللی خودسازی تهدیدات بهبود چهره ایران اعتماد سازی و در نهایت خدمت در راستای تحقق اهداف چشم انداز ایران که همراه با رشد و پیشرفت کشور می باشد صحبت نموده است این موارد خوبی نشان می دهد که آقای روحانی هدف نهایی دولت در عرصه سیاست خارجی و ایجاد زمینه مسائل بین المللی برای تعامل سازنده بر رشد و توسعه اقتصادی ارزیابی می کند.

امنیتی شدن فرآیندی است که طی آن یک کشور بیش از آنکه به عنوان یک پدیده جمعیتی سیاسی فرهنگی و اقتصادی شناخته شود به عنوان یک پدیده امنیتی معرفی می گردد چنین کشوری در عرصه بین الملل به عنوان یک تهدید معرفی می شود و سایر کشورها تلاش می کنند با آن حداقل رابطه و تعامل داشته باشند در

این راستا برخی بر این باورند که طی چند سال گذشته کشورهای غربی به رهبری آمریکا تلاش دارد تا ایران را به عنوان یک پدیده امنیتی معرفی کند درچنین فضایی آقای روحانی ضمن باور را به تلاش‌های غرب برای معرفی ایران به عنوان یک پدیده امنیتی یکی از اصول سیاست خارجی خود را تلاش همه جانبه برای از بین بردن این طرح معرفی می کند به باور آقای روحانی از طریق تعامل سازنده با جهان اعتمادسازی تنش‌زدایی بهبود چهره و تصور ایران به خصوص از طریق کسب اعتبار می توان ایران را نه به عنوان یک پدیده امنیتی بلکه به عنوان کشوری صلح طلب معرفی کرد.

موضوع هسته‌ای به عنوان مهمترین مسئله سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در یک دهه گذشته بوده و گفتمان های مختلف در این حوزه وجود داشته از انتخابات ریاست جمهوری خرداد ماه ۱۳۹۲ منجر به تحول گفتمانی در موضوع هسته‌ای جدید در این راستا باید اشاره نمود که یکی از دلایل برنده شدن آقای روحانی در انتخابات نگاه متفاوت ایشان به موضوع هسته‌ای بوده از نگاه آقای روحانی موضوع هسته‌ای ای یک موضوع در کنار منافع دیگر کشور است و نه موضوعی بر فراز منافع و موضوعات دیگر به عبارت دیگر مسئله هسته‌ای در تعامل و کنار سایر منافع ملی ایران از جمله اقتصادی و ضرورت های داخلی و خارجی لحاظ شود و طبیعتاً انتظار این است که موضوع هسته‌ای به گونه‌ای پیش برود که نه به یک پاشنه آشیل برای فشار خارجی بر ایران بلکه به یک مزیت ملی تبدیل شود بر این اساس روش‌های دیپلماتیک و تجربیات موجود در کشور می بایست به شکلی در این حوزه به کار رود که دولت بتواند با تعامل جهان خارج هم حق برخورداری از انرژی هسته‌ای مسالمت آمیز ایران را حفظ کند و هم به بهانه ها برای فشار و تحریم‌ها را از دست رقبای بین المللی خارج کند.

سیاست خارجی ایران متأثر از متغیر فردی به توسعه اقتصادی کشور کمک کرده ولی در دوره دوم روحانی متأثر از متغیر بین المللی و تغییر اوضاع تأثیرات متفاوتی بر توسعه اقتصادی کشور داشته است نتیجه تحقیقات نشان می‌دهد که در دوره اول دولت روحانی که اجماع داخلی در حمایت از انجام مذاکرات ایجاد و شرایط بین‌المللی هم مهیا بود و ایران به توافق هسته‌ای با غرب دست یافت سیاست خارجی تاثیر مثبتی بر توسعه اقتصادی داشت اما در دوره دوم با روی کار آمدن ترامپ تغییر محیط بین المللی و در نتیجه شکاف در اجماع داخلی تأثیرات مثبت سیاست خارجی بر توسعه اقتصادی به مرور کاهش یافت. رئیس جمهور روحانی با

شعار رفع سایه تهدیدات علیه ایران گشودن بازارهای بسته بندی و بسته و جذب سرمایه گذاری خارجی تغییر رابطه ایران و نظام بین الملل به ویژه در موضوع هسته ای تلاش برای کاهش تنش با کشورهای همسایه از طریق اتخاذ یک سیاست خارجی تعاملی در انتخابات دوره اول به پیروزی رسید دولت یازدهم جهت تحقق شعارهای خود راه کارهایی نظیر اصلاح تأثیر امنیتی ایران در عرصه بین المللی، ارتقای مشارکت کشور در نظام بین المللی، حضور فعال در سازمان های بین المللی و منطقه ای و تنظیم روابط با قدرتهای بزرگ به منظور خنثی کردن تأثیر سیاست های سلبی آن ها بر کشور اتخاذ کرده است.

به منظور بررسی تأثیرگذاری دولت های یازدهم و دوازدهم بر توسعه اقتصادی با استفاده از چهارچوب تئوری جیمز روزنا متغیرهای تأثیرگذار سیاست خارجی کشورمان ارزیابی می شود روزنا این امکان را به صورت روش به ما می دهد تا در سه سطح فردی ملی و بین المللی متغیرهای حائز نقش در سیاست خارجی را بررسی کنیم متغیرهای فردی ناظر بر ویژگی های شخصیتی و تصمیم گیرندگان در حوزه سیاست خارجی است.

گفتمان اعتدال گرایی حاکم بر سیاست خارجی دولت یازدهم بیش از این که ساختار معنایی مشخص داشته باشد برخاسته از تفکر و ذهنیت شخص رئیس جمهور است. متغیرهای بین المللی به معنای این است که بخشی از عوامل تعیین کننده در سیاست خارجی معطوف به متغیرهای بین المللی به خارج از مرزهای ایران است، واکنش کشورها یا نهادهای بین المللی که بازیگر اصلی پرونده هسته ای هستند در برابر ایران حائز اهمیت است و جزء متغیرهای بین المللی محسوب می شود.

یکی از مهمترین عوامل توسعه اقتصادی هر کشوری سیاست خارجی آن کشور است آنها اختلاف نظر در این زمینه بر سر روش و میزان تأثیرگذاری تجارت خارجی در فرایند توسعه اقتصادی است در این خصوص نظریه لیبرالیسم اقتصادی مرکانتیلیسم و مارکسیسم به تبیین و توضیح اقتصاد سیاسی بین المللی پرداخته است. سیاست خارجی روحانی در دوره اول دولت یازدهم ریاست جمهوری روحانی در شرایطی تاریخ خود را آغاز کرد که کشور در عرصه سیاست خارجی با بیشترین فشار در کل سال های پس از انقلاب به سر می برد برنامه هسته ای ایران با اجماع قدرت های جهانی به عنوان تهدید امنیت بین المللی شناخته می شد و ایران با تحمل سخت ترین

تحریم‌ها از سوی شورای امنیت اتحادیه اروپا و آمریکا از حق خود در فعالیت‌های روزمره اقتصادی بین‌المللی محروم بود. حسن روحانی با شعار رفع سایه تهدیدات علیه ایران، گشودن بازارهای بسته و نیمه بسته و جذب سرمایه‌گذاری خارجی تغییر رابطه ایران و نظام بین‌الملل به ویژه در موضوع هسته‌ای تلاش برای کاهش تنش با کشورهای همسایه از طریق اتخاذ یک سیاست خارجی تعاملی در انتخابات دوره یازدهم ریاست جمهوری ایران به پیروزی رسید. نتیجه نگاه توسعه‌گرایانه روحانی در سیاست خارجی توسعه متوازن روابط و مناسبات خارجی ایران با کشورها و مناطق جغرافیایی مختلف شد.

تا قبل از برجام نزدیک به یک دهه بخش قابل توجهی از توان دیپلماسی کشور به مسئله هسته‌ای اختصاص یافته بود که با دستیابی به توافق نهایی ایران از این مسئله‌رهایی یافته توانست نقش تعیین‌کننده‌ای در معادلات بین‌المللی به ویژه بحران‌های منطقه ایفا کند اجرای برجام موجب تقویت جایگاه اقتصادی و ژئوپلیتیک ایران در منطقه شده و زمینه حضور قدرتمند ایران را با استفاده از دسترسی به ساز و کارهای نقل و انتقال مالی منطقه‌ای و بین‌المللی فراهم ساخت.

برجام رسماً بایکوت همکاری‌های گسترده اقتصادی تجاری اروپا با ایران را تمام شده اعلام کرد سفر هیئت‌های بلند پایه اقتصادی سیاسی از آلمان، فرانسه به تهران. اتحادیه اروپا، ایتالیایی اسپانیایی، یونان، اتریش، فنلاند بوسنی، کرواسی به تهران پس از توافق هسته‌ای بیانگر دوره جدید از همکاری‌های ایران با کشورهای اروپایی بود.

سیاست خارجی دولت روحانی در دوره دوم: روحانی با تأکید بر اینکه برجام آغازگر فضای تعامل ایران با دنیا است در دوره دوازدهم به پیروزی رسید پیروزی وی در دور دوم هم زمان با شکل‌گیری ایده‌ای در خصوص برجام از سوی برخی از محافل غربی شد که برخی از تحلیلگران بر این باور بودند که بعد از برجام هیچ علائمی از تغییر در سیاست خارجی ایران دیده نمی‌شود این دیدگاه به حمایت ایران از بشار اسد تداوم آزمایش موشک‌های بالستیک خریداری سامانه‌های جدید نظامی از روسیه تبدیل ایران به بازیگر چالش برانگیز منطقه‌ای تراش ایران جهت دستیابی به تکنولوژی‌های مدرن موشکی و تحویل آن به متحدان منطقه‌ای اش فعال‌تر شدن گشت‌زنی نیروی دریایی ایران و انجام اقدامات تحریک‌آمیز در خلیج فارس تأکید می‌کند.

برداشت های غربی از سیاست خارجی ایران همزمان با پیروزی ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۱۶ شد دونالد ترامپ رئیس جمهور آمریکا نهایتاً کشورش را از توافق هسته‌ای میان ایران و شش قدرت جهانی خارج کرد پیمانی را در تاریخ ۸ ماه می ۲۰۱۸ امضا کرد که بنابر آن تحریم‌های هسته‌ای ایران براساس برجام تعلیق شده بوده طی یک دوره زمانی برمی گشت.

برنامه سیاست داخلی

محمود احمدی نژاد نماینده اصولگرایان، دال مرکزی گفتمان احمدی نژاد ولایت فقیه مشخص شده است و عدالت اجتماعی، رشد سیاسی، تهاجم فرهنگی، عدالت اجتماعی، توسعه اقتصادی و دولت اسلامی را تشکیل می‌دهند.

برنامه سیاست داخلی احمدی نژاد عبارتند از: تقویت مشارکت، عدالت، شایسته سالاری، مبارزه با فساد و دین محوری.

برنامه سیاست داخلی روحانی عبارتند از: تقویت مشارکت، عدالت و شایسته سالاری، حاکمیت قانون، مبارزه با فساد، پاسخگویی و حقوق اقلیت‌ها. به نظر میرسد هر دو به برخی شاخصه های حکمرانی خوب تاکید دارند. اما مقایسه نکات متفاوت در دوره احمدی نژاد و روحانی:

۱. تقویت مشارکت:

دوره احمدی نژاد توجه به خواست و اراده مردم، مدیریت یعنی تحقق خواست مردم بوده است اما دوره روحانی توجه به بازنگری قوانین انتخابات، مسولیت پذیری نقش‌های سیاسی، ارتقاء برگزاری انتخابات، نظارت احزاب و تشکله‌ها بر انتخابات بوده است.

۲. اتحاد ملی:

دوره احمدی نژاد توجه به لذت کنار هم بودن، همدردی با مردم، دوری از قبیله گرایی و نگاه بخشی، محیطی صمیمی و تعاون و همکاری، همراه و جزئی از مردم بودن بوده است. دوره روحانی توجه به گسترش نهادهای مدنی، احترام به حوزه خصوصی، ثبات سیاسی، نظم و امنیت، مقابله با افراط گرایی، تخصیص اعتبار به مناطق محروم، ارتقا منزلت گروه‌های اجتماعی بوده است.

۳. پاسخگویی:

دوره احمدی نژاد توجه به مقابله با مدیریت محافظه کار، ارتباط سازنده و دو طرفه مدیریت و مردم بوده است.

دوره روحانی توجه به پاسخگویی و دفاع از حقوق ملت، تسهیل مطالبات، پاسخ گویی نظام سیاسی و تقویت اعتماد بوده است.

۴. حاکمیت قانون:

در دوره روحانی توجه به باور پذیری کنش دولت، تعریف جرم سیاسی و تشکیل دادگاه های جرایم سیاسی، ارتقا ظرفیت بوروکراتیک بوده است

۵. عدالت و شایسته سالاری:

دوره احمدی نژاد توجه به مقابله با فردگرایی توزیع ناعادلانه ثروت و در دوره روحانی نظام مندی عزل و نصب مدیران، سیستم مشورتی نظام مند و متعادل بوده است.

۶. مبارزه با فساد

دوره احمدی نژاد توجه به عدم مقبولیت لیبرالیسم فردگرایی لذت جو، مسابقه ثروت اندوزی، اشرافی گری، تجمل گرایی، کاخ نشینی، اسراف و خاصه خرجی ها، توجه به ویژگی های انقلابی، تاکید بر نظارت مردم بوده است

دوره روحانی توجه به تقویت و ضابطه مندی نظارت، تقویت قوانین مبارزه با فساد، آزادی مطبوعات و جامعه مدنی، ثبات اقتصادی، بهبود وضعیت اقتصادی، کاهش هزینه های غیر ضروری، پاسخ گویی و شفافیت و حاکمیت قانون، اولویت دادن به فساد کلان، اصلاح بوروکراسی، کاهش تصدیگری دولت بوده است.

مبحث حاکمیت قانون

در برنامه احمدی نژاد مورد توجه نبوده است. در برنامه روحانی به بازنگری قوانین انتخابات، ارتقاء برگزاری انتخابات، مقابله با افراط گرایی، ارتقاء منزلت گروه های اجتماعی، ثبات سیاسی، نظم و امنیت، پاسخگویی و دفاع از حقوق ملت، پاسخگویی نظام سیاسی و تقویت اعتماد، باورپذیری کنش دولت، تعریف جرم سیاسی و تشکیل دادگاه های جرایم سیاسی، ارتقا ظرفیت بوروکراتیک، یا کل تاکیدات در مبارزه با فساد و حقوق اقلیت ها بیشتر نشان از دغدغه روحانی در ایجاد بازسازی، اعتماد و ترمیم در فضای سیاسی کشور دارد، مورد توجه بوده است. دغدغه اصلی احمدی نژاد قبل از عدالت نشان از بازگشت به اصالت یعنی مدیریت ناب اسلامی داشت و روحانی بازسازی و اعتمادسازی را در مرکز برنامه خود قرار داده بود و چنین نبوده که صرفاً اعتدال را مد نظر داشته باشد.

هنر سخنانی روحانی

هنر و آزادی رابطه مستقیم دارند. در غیر فضای آزاد، هنر واقعی خلق نخواهد شد. در بخش هنر نمیتوانیم با دستور هنر را بیافرینیم و خلق کنیم. هر گونه فضای امنیتی میتواند جوانه هنر را بخشکند. به تعبیر اقبال، هرگاه خشک مغزی کوتاه نظر زمام امور را در دست گرفت، هنر مجال بروز نیافت. پس باید فضای مناسب را برای هنر فراهم کنیم. دولت برای خود رسالت ترویج را بر عهده میگیرد، نه اینکه هنر فرمایشی را در دستور کار خود قرار دهد. البته در برخی از موضوعات ملی، مثل «فرهنگ ایران و اسلام» که هویت اسلامی و ایرانی ما را نگه میدارد و تعالی میبخشد، دولت موظف است از آنها حمایت بیشتری کند. ای کاش میشد افتخارات هنری ما به نمایش در می‌آمد. اگر کشوری بخواهد در برابر دشمن بایستد، این هنرمند است که میتواند روحیه مقاومت و ایستادگی را در میان مردم زنده نگاه دارد.

مروری بر سیاست خارجی ایران از ۸۴ تا ۹۷؛ قطار از ریل خارج می‌شود

جمهوری اسلامی ایران بعد از گذر از دو دهه آزمون و خطاها در حال یافتن مسیر معقول و منطقی در سیاست خارجی خود بود که به یکباره و با به قدرت رسیدن محمود احمدی نژاد نگاه ایدئولوژیک سالهای ابتدایی انقلاب دوباره به سرلوحه امور تبدیل شد.

سیاست خارجی دوران محمود احمدی نژاد را می‌توان تجدید نظر طلب غیرمتعهد نامید. او در دوران هشت ساله خود به ویژه در سالهای ابتدایی سعی کرد با به چالش کشیدن هژمون و نظم کنونی در سیستم جهانی، با نظام تک قطبی حاضر به مبارزه بپردازد. ضمن اینکه او سرمایه‌گذاری زیادی در جبهه غیرمتعهدها کرده بود و تلاش می‌کرد با ایجاد اتحادی در میان این گروه‌ها، به جنگ نظم حاضر برود.

محمود احمدی نژاد با تاکید بر ناکارآمد بودن نظم فعلی تلاش داشت هم از یک سو ابرقدرت را به چالش بکشد و هم سازمان‌های بین‌المللی را ناکارآمد بخواند. او همچنین بر این باور بود که می‌تواند رهبری کشورهای در حال توسعه و جنبش عدم تعهد را بر عهده بگیرد و از این طریق به جنگ آنچه او امپریالیسم جهانی می‌نامید برود. بر همین اساس او توسعه روابط با کشورهای شرقی، آفریقایی و آمریکای لاتین را در دستور سیاست خارجی خود قرار داد.

احمدی نژاد بسیار دیر متوجه شد که سیاست عدم تعهد تجدیدنظر طلب او

کارایی ندارد. به همین دلیل در سال‌های پایانی ریاست جمهوری اش بارها از آمریکا درخواست کرد که گفتگوی مستقیم داشته باشد، اما سخنانی‌های جنجالی او چه در خصوص هولوکاست و چه به چالش کشیدن نظم هژمون، باعث شده بود که نظام بین‌الملل پرستیز و وجهه سیاسی چندی برای او قائل نباشد.

دوران ۸ ساله محمود احمدی نژاد را شاید بتوان تاریک‌ترین دوره در تاریخ سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دانست، دوره‌ای که بسیاری از دیپلمات‌های باسابقه و کارکشته از کار کنار رفتند و دستگاه‌های موازی با وزارت خارجه بار دیگر در تصمیم‌گیری‌های دیپلماسی ایران احیا شدند و میزان قدرت‌نمایی آن‌ها به بیشترین میزان در تاریخ جمهوری اسلامی رسید. همچنین پیگیری روندی بی‌حاصل در خصوص امید صرف به شرق در جریان صدور قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل خود را نشان داد. جایی که چین و روسیه، مانند آمریکا، بریتانیا و فرانسه به تمامی قطعنامه‌های ایران رای مثبت دادند.

روحانی

دوره ششم؛ بازگشت به تنش‌زدایی

اگر پیروزی روحانی را حاصل تاکید او بر حل پرونده هسته‌ای بدانیم. تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران تا اندازه‌ای به اقتصاد ایران فشار آورده بود که احمدی نژادی که روزی قطعنامه‌های شورای امنیت را کاغذپاره نامیده بود.

رفع و رجوع پرونده هسته‌ای

ظریف هم بلافاصله مذاکرات خود را با گروه کشورهای ۵+۱ آغاز کرد. او همچنین به موازات با طرف آمریکایی هم گفتگوهای خود را پی گرفت و بالاخره بعد از حدود ۲ سال مذاکره فشرده و نفس‌گیر، توانست به توافق جامع هسته‌ای با ۵ کشور عضو شورای امنیت سازمان ملل به علاوه آلمان دست یابد.

اقدام مهم دیگری که روحانی و ظریف توانستند انجام دهند، خارج کردن پرونده ایران از شورای امنیت و فصل هفتم منشور ملل بود، اتفاقی که در تاریخ بی‌سابقه بود. چرا که تمام کشورهای که ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد رفته بودند، تنها با جنگ، یا تغییر رژیم از ذیل آن خارج شدند.

روحانی و ظریف تلاش بسیاری کردند تا بتوانند حاکمیت را متقاعد کنند دیگر مشکلات باقی مانده میان ایران و آمریکا را هم در پس موج ایجاد شده از برجام حل کنند، اما حاکمیت علاقه‌ای به انجام این کار نداشت. در نتیجه برجام تنها در

برنامه هسته‌ای محدود ماند و فشارها در دیگر حوزه‌ها بر ایران استمرار پیدا کرد. البته ساده‌انگاری است اگر کل ماجرا را به همین تحلیل خطی و تک بعدی محدود بدانیم.

ناکامی در سیاست منطقه‌ای

روحانی نه تنها نتوانست برخلاف وعده‌هایی که داده بود مناسبات با عربستان را بهبود بخشد، که حتی کار به قطع روابط هم انجامید. یکی دیگر از موضوعات مهم در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای ایران نقش پررنگ سپاه قدس به فرماندهی قاسم سلیمانی است. جایی که او با حضور در عراق و سوریه، نقش تعیین کننده‌ای در معادلات منطقه‌ای ایفا می‌کند. این حضور و قدرت ایران اتفاقاً یکی از نگرانی‌های مهم عربستان سعودی و مانعی بر سر تنش‌زدایی میان دو کشور بوده است.

نتیجه

هرچند نظام ایران دارای چهارچوب مشخص و ساختار نظام مند است و فارغ از این ساختار عرصه‌ای برای عملکرد وجود ندارد اما گفتمان‌های متفاوت برای نیل به اهداف این نظام و شخصیت‌های مختلف در عرصه سیاست سبب تفاوت‌هایی در اولویت بندی سیاسی، جهت گیری به طبع نمود های متفاوتی در عرصه سیاست های داخلی و خارجی می شود.

دو گفتمان کاملاً متفاوت در دهه اخیر دولت مه‌ریا (دولت مهرورزی) و دولت تدبیر و امید و باعث به وجود آمدن شرایط اجتماعی سیاسی اقتصادی متفاوتی شدند. بطوری که در عرصه سیاست خارجی گفتمان روحانی سازش و تعامل با غرب محور اصلی بود و چه بسا بسیاری از هم فکran ایشان معتقد بودند تنها راه‌هایی از تحریم‌ها و قرار گرفتن در مسیر جهانی و توسعه و پشرفت همسویی و پیوستن به غرب است این نگرش غرب گرایانه روحانی نقطه مقابل نگرش احمدی نژاد محسوب میشود چرا که احمدی نژاد مخالف غرب گرایی و تکیه بر غرب بود و معتقد بود که باید جامعه بین الملل در راستای اصول اسلامی گام بردارد و برای تحقق این امر باید در مقابل تحریم‌ها مقاومت کرد چنین تفکر متضاد باعث بروز رویدادهای متعدد و متنوعی در تمامی ابعاد در دو دهه اخیر شده است. بدین ترتیب می‌توان گفت:

گفتمان اعتدال در دولت روحانی بر تعریف نئولیبرالی خصوصاً با رویکرد نهادگرایانه

و نئوکینزی از عدالت استوار است. وی با رسیدن به قدرت سیاست خارجی ایران را نیازمند تنش زدایی و پررنگ تر کردن حضوری دیپلماسی میدانست. احمدی نژاد از همان ابتدا بر سیاست عدم تعهد تاکید می ورزید و با سخنرانی های تند در مجامع بین المللی عرصه های دیپلماسی را برای ایران مسدود کرده بود دغدغه اصلی احمدی نژاد قبل از عدالت نشان از بازگشت به اصالت یعنی مدیریت ناب اسلامی داشت و روحانی بازسازی و اعتمادسازی را در مرکز برنامه خود قرار داده بود و چنین نبوده که صرفاً اعتدال را مد نظر داشته باشد.

منابع

جایگاه گفتمان در سیاست خارجی روحانی، به قلم محسن احمدی / امیر چادله / فاطمه غلامی / سمیرا بیگ مرادی

تحلیل زمینه های جامعه شناختی تحول گفتمان عدالت در دولت های خاتمی، احمدی نژاد و روحانی، به قلم رحیم زایر کعبه / فردین قریشی / محمد باقر علیزاده اقدم

نقش متغیرهای فردی و بین المللی در تحقق اهداف سیاست خارجی دولت روحانی برای توسعه اقتصادی ایران، به قلم شهرام فرسایی / حاکم قاسمی / بهرام نوازنی / قربانعلی قربان زاده / حمید عزیز محمد لو

الگو حکمرانی رهبری: تحلیل محتوای سخنرانی های نوروزی در دوره اول ریاست جمهوری ۹۴-۹۲، محمد لعل علیزاده / اعظم مقدس / عابد میرزاخانی
وقایع نگاری اقتصاد در دوره ریاست جمهوری روحانی به قلم صفریان
مقایسه برنامه سیاست داخلی ۳ کاندید پیروز انتخابات خاتمی احمدی نژاد روحانی، علی محمد حاضری / مهدی وزیری

نگاهی به پژوهش های رفاه اجتماعی ایران دوره زمانی ۸۰-۹۳، مهدی ابراهیمی
مولفه های جغرافیای سیاسی تاثیرگذار بر سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی در جمهوری اسلامی مطالعه موردی دولت روحانی، محمد رسول درویشی / محمدرضا قائد / محمد توحیدفام

دریچه نو هنر در نگاه دولت تدبیر و امید، سخنرانی آقای روحانی
مروری بر سیاست خارجی ایران از ۸۴ تا ۹۷ به قلم سعید جعفری

چه رستم، چه زال و چه نیکو سرشت
بشد کشته از دست آن دیو زشت
دریغ آیدم زین که گویم چه شد
که سهراب، رفت از کر و نا بهشت

علیرضا آقابابا

